

گسست ضروری و آزادی ما در حفظ جهتگیری استراتژیک

سند داخلی از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)
مصوب آذر ۱۳۹۴

گسستِ ضروری و آزادی ما در حفظ جهت‌گیری استراتژیک

سند داخلی از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

مصوب آذر ۱۳۹۴

حزب ما در چند سال گذشته درگیر در مبارزات درونی بسیار مهم و غنی بوده است که در مرکز آن به رسمیت شناختن کمونیسم نوین (و باب آواکیان به عنوان تکامل دهنده آن) و بررسی انتقادی تئوری و پراتیک حزب در پرتو آن قرار داشت. گزارش پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب (آذر ۱۳۹۴) نقطه عطفی در فرآیندی است که هنوز ادامه دارد. بخش سیاسی این گزارش پیشاپیش در شماره ۷۵ نشریه حقیقت (اردیبهشت ۱۳۹۵) تحت عنوان «تحلیل از اوضاع سیاسی ایران، منطقه و جهان» منتشر شد. گزیده‌ای که پیش رو دارید برای انتشار بیرونی ویرایش شده است. به اعتقاد ما هر فرد و جریانی که خود را منتسب به جنبش کمونیستی می‌داند باید این مبارزه خطی را بررسی کرده و درگیر آن شود تا در زمینه بازسازی جنبش کمونیستی و تقویت آن راهگشایی‌های مهم صورت بگیرد. به ویژه آن که امروز در مقطع شکل‌گیری فرصت‌های بزرگ و استثنایی برای انجام یک انقلاب کمونیستی در ایران به سر می‌بریم و بازسازی جنبش کمونیستی بر اساس کمونیسم نوین مهمترین و تعیین کننده‌ترین عامل در پیروزی ما در استفاده از این فرصت بزرگ است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) مهر ۱۳۹۷

گزارش پلنوم نهم

حزب ما در شرایط گذر از یک دوره به دوره‌ای دیگر است که در مرکز آن، تغییرات مهم در خط سیاسی و ایدئولوژیک ما قرار دارد. این تغییرات، عدم تعادلی را در بردارد که بخشی لاینفک از هر گسست و جهش است...

الف) حزب ما و سنتز نوین کمونیسم با نگاهی به پنج پلنوم کمیته مرکزی حزب

از زمان پلنوم چهار کمیته مرکزی (۱۳۸۶) مباحث مربوط به ضرورت نوسازی جنبش کمونیستی و جمع‌بندی نقادانه از دو تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی پیشین، بر پایه نظرات و خطی که رفیق آواکیان جلو می‌گذاشت بیش از پیش، به میان آمد. در فاصله بین پلنوم چهار و پلنوم پنج کمیته مرکزی حزب در سال (۱۳۸۷) سند بسیار مهم **کمونیسم آغاز یک مرحله نوین؛ مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا** (از این به بعد **سند مانیفست**) منتشر شد.^۱

مهمترین بحث پلنوم پنج کمیته مرکزی حزب ما (مارس ۲۰۰۹ - اسفند ۱۳۸۷) در مورد سنتز نوین و سند **مانیفست** و اهمیت و نقش تعیین کننده این مباحث برای آینده و تکامل جنبش بین‌المللی کمونیستی بود. گزارش پلنوم پنج مسئله را اینطور طرح می‌کند:

...مسئله صرفاً قبول یا عدم قبول خدمات باب آواکیان در این زمینه نیست. بلکه درگیر شدن بیشتر با وظیفه‌ای است که وی تا کنون انجام داده، فهمیدن بیشتر محتوی این سنتز نوین، جدل بیشتر برای وضوح بیشتر و تکامل بیشتر آن است. سوالات کلیدی از این قرارند: آیا جنبش کمونیستی بین‌المللی نیاز به ارائه سنتز نوینی دارد یا خیر؟ سنتز نوین آواکیان تا چه حد به سوالات اساسی پیش‌روی جنبش کمونیستی بین‌المللی برای شروع مرحله بعدی انقلاب پرولتری در سطح جهانی پاسخ می‌دهد؟ در جلسات کمیته مرکزی و جلسات مشترک با رفقای دیگر جوانب مختلف این موضوع (از جمله مبارزه دو خطی که این حزب از سر گذراند) مورد بحث قرار گرفت، پرسش‌ها و نظرات فرموله شد و در جلساتی مشترک با رفقای آر سی پی طرح شد که جلسه‌ای سرشار از مبارزه و جدل بود...

مجادلات میان ما و رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) بر سر درک از سنتز نوین و حول **سند مانیفست** دور می‌زد. یکی از انتقادات کمیته مرکزی حزب ما نسبت به **سند مانیفست** این بود که در سندی که قرار است برای جنبش کمونیستی بین‌المللی باشد طرح مسأله «انقلاب فرهنگی درون آر سی پی» و انحراف خطی یکی از کادرهای سابق آن به

^۱ ترجمه فارسی این سند در وبسایت حزب ما (cpimlm.com) و وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا (revcom.us) در دسترس است.

نام مایک ایلی^۲ ضرورتی ندارد. این ارزیابی ما با یک انتقاد دیگر تکمیل می‌شد: چرا در این سند هیچ جمع‌بندی از ریم (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)^۳ داده نشده است.

این‌ها به ظاهر استدلال‌ها و انتقادات درستی بودند. اما با نگاهی عمیق‌تر می‌بینیم که چنین نبود. زیرا انحرافات که در خط مایک ایلی فشرده شده بود، انحرافات رایج در جنبش کمونیستی بین‌المللی بود. همانطور که نقد لنین به خط اکونومیستی در جنبش روسیه که در اثر او به **چه باید کرد؟** تدوین شده است، اهمیتی جهانشمول داشت و هنوز هم دارد، نقد خط ایلی نیز چنین مقامی را دارد. خط بورژوازی «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز» انحراف مربوط به رابطه میان مبارزات امروز و هدف، در این خط و مبارزه خطی فشرده است و دارای اهمیت جهانشمول است. به این معنا این مبارزه، راهنمای مهمی برای بررسی عرصه‌های دیگر همچون معضلات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) و غیره است. در واقع عدم توجه کمیته مرکزی ما به این مبارزه، نشانه وجود گرایش‌های مشابه در دیدگاه‌های خودش بود.

گزارش پلنوم پنجم بر اهمیت دامن زدن به مباحث کلان در رابطه با کمونیسم تاکید می‌کند و روی نکات مهمی انگشت می‌گذارد و می‌گوید:

در دور آتی دامن زدن به بحث حول این مباحث یکی از وظایف دائمی ما خواهد بود. حزب ما برای نوسازی جنبش کمونیستی نیاز دارد بیش از هر زمانی به مباحث کلانی که در رابطه با کمونیسم در جهان امروز طرح است بپردازد. زیرا امروزه داشتن دید کمونیستی از کمونیسم، حیاتی است و بدون یک سنتز جدید از کمونیسم که واقعیات عینی را همه جانبه‌تر، عمیق‌تر و صحیح‌تر بیان کند، ادامه حیات جنبش کمونیستی زیر سوال است. به یک کلام پاسخگویی به این سوالات که **کمونیسم چیست؟ کمونیست‌ها کیانند؟ در ارتباط با تجارب ۱۵۰ ساله خویش چه می‌گویند؟ و چگونه می‌خواهند پیشاهنگ مرحله بعدی انقلاب‌های کمونیستی باشند ...** باید در محور تبلیغ و ترویج کمونیستی ما قرار گیرد. اهمیت سنتز نوین در این است که دیدی کمونیستی از جنبش کمونیستی و چگونگی تکامل آن و نقاط قوت و ضعف آن را (در حیطه های فلسفی، سیاسی و اقتصادی) جلو می‌گذارد. در مرکز این سنتز نوین درکی روشن‌تر و همه جانبه‌تر از جامعه سوسیالیستی و پویای آن قرار دارد. درکی که متکی بر دو پراتیک بزرگ جامعه سوسیالیستی در چین و شوروی است. سنتز نوین به شیوه‌ای ماتریالیستی دیالکتیکی جمع‌بستی تعیین‌کننده (هر چند به نظر اولیه بیاید) را جلو می‌گذارد. بدون جلو گذاشتن درکی علمی از کمونیسم و مختصات آن در قرن بیست و یکم، سازمان دادن انقلاب پرولتری میسر نیست. این وظیفه را نمی‌توان تحت هیچ بهانه‌ای به بعد موکول کرد.

کلیه نکات بالا مهم هستند، اما مختصات خط غلط «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز» با مسائل کلانی که گزارش پلنوم پنج بر اهمیت آن‌ها پای می‌فشارد، مرتبط است. *سند مانیفست* از انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک جدی در درون آر سی پی مدل سازی می‌کند تا دیگران هم هوشیار شوند، اما پلنوم کمیته مرکزی ما این امر را مسکوت می‌گذارد. گویی چنین

² Mike Ely

³ Revolutionary Internationalist Movement (RIM)

معضلی در حزب ما موضوعیت ندارد! باید توجه کرد که مبارزه دو خط در آر سی پی بر سر این که «سنتز نوین آری یا نه!» سربلند نکرد. بلکه در این چالش فشرده شد که آیا کمونیسم و سنتز نوین آن، در کنش ما با جهان خارج نقش تعیین کننده دارد یا صرفاً برای «تبلیغ و ترویج در نشریه» است و ربطی به کنش ما با توده‌ها و جنبش‌ها ندارد. همانطور که برای اکونومیست‌های روسیه در سال‌های آغاز قرن بیستم، جنبش کارگری باید حول مطالبات اقتصادی حرکت می‌کرد و جنبش سوسیال دموکراسی^۴ هم در جایی دیگر و شاید وقتی دیگر هدف کمونیسم را پیش می‌کشید و حول آن سازماندهی می‌کرد. پلنوم ششم کمیته مرکزی (اسفند ۱۳۸۸ - فوریه ۲۰۱۰) پس از پشت سر گذاشتن خیزش ۸۸ و با جمع‌بندی از قوت و ضعف‌های حزب ما در رویارویی با چنان اوضاعی، بار دیگر ضرورت و اهمیت به میدان آوردن خط و رهبری کمونیستی را در پرتو سنتز نوین کمونیسم مورد بحث قرار داد. در این پلنوم، برنامه حزب در کنگرهٔ موسس (اردیبهشت ۱۳۸۰) نقادانه بررسی شد. پلنوم تاکید کرد اگر از آن جوانب نادرست خط و تفکر و متدمان که در برنامه حزب منعکس شده گسست نکنیم، آن دو گرایش انحرافی اصلی که امروز در جنبش بین‌المللی کمونیستی بروز یافته، حزب ما را هم تهدید می‌کند و موجب تغییر خصلت آن خواهد شد.^۵ بر این پایه پلنوم ششم قرار داد مبنی بر انتشار هر چه سریعتر نظرات حزب در مورد مباحث پایه‌ای جنبش بین‌المللی کمونیستی که شامل موضوعات زیر بود: ضرورت ارایه سنتز نوین، دفاع از دستاوردهای موج اول انقلاب‌های کمونیستی قرن بیستم، کمونیسم علم است یا ایدئولوژی؟، مفهوم طبقه، حزب و دولت دیکتاتوری پرولتاریا.

در کمیته مرکزی، در رابطه با مباحث پایه‌ای مربوط به اهمیت و جایگاه سنتز نوین کمونیسم به ظاهر اختلافی نبود و در حزب هم به طور کلی مخالفتی سربلند نکرد. واضح است که در طول رسیدن به این موضع، ناروشنی و بحث و جدل‌های زیادی موجود بود و سوال‌های جدی در این بحث‌ها پیش گذاشته می‌شد. مانند این که آیا سنتز نوین را می‌توان با کار مارکس قیاس کرد؟ آیا سنتز نوین را می‌توان به مثابهٔ شالوده برای اتحاد جنبش کمونیستی جلو گذاشت؟ آیا سنتز نوین جنبه‌های گوناگون مرتبط با علم کمونیسم را تکامل داده است؟ و غیره. هرچند بحث و جدل موجود بود و موجب وضوح و عمق بیشتر می‌شد اما مباحث و جدل‌های مذکور تناسبی با این واقعیت عینی که سنتز نوین به واقع گسستی در کمونیسم و تکامل کیفی آن است، نداشتند.

در همین دوره باب آواکیان اسناد جدیدی در توضیح و تشریح جنبه‌های کلی و اجزاء مهم سنتز نوین جلو گذاشت. پلنوم ششم از لحاظ تمرکز به روی برخی از مهم‌ترین مسائل خطی (مانند نقد برنامه حزب در زمینه‌های مختلف، جمع‌بندی از نقاط قوت و ضعف دخالتگری ما در جنبش توده‌ای سال ۸۸، ضرورت عاجل به میدان آوردن خط و برنامه و آلترناتیو کمونیستی در برابر خطوط و آلترناتیوهای دیگر که در صحنه هستند) از پر بارترین پلنوم‌ها بود. چند ماه پس از این پلنوم، رهبری ما سند مهمی منتشر کرد. این سند که عنوان **کمونیسم بر سر دو راهی؛ پژمردگی یا شکوفایی! خطاب به**

^۴ در زمان لنین، جنبش کمونیستی به نام سوسیال دموکراسی شناخته می‌شد که لنین بعدها با خیانت اکثریت احزاب جنبش کمونیستی آن زمان و تبدیل این احزاب به احزاب

حکومتی، نام این جنبش را به جنبش کمونیستی تغییر داد.

^۵ در مورد این دو گرایش در ادامه همین نوشته صحبت خواهد شد.

همه کمونیست های ایران را دارد در نشریه حقیقت شماره ۴۹ تیر ۱۳۸۹ منتشر شد. این سند علی‌رغم اهمیتش، درون حزب به طور عمیق مورد بحث و یا نقد قرار نگرفت و به آن اعتنای درخوری نشد. گویی، اضطراب «کمونیسم بر سر دو راهی» و فرا خوان «به همه کمونیست‌های ایران» علی‌السویه است. اما این مساله، نشانه دو معضل جدی و خطرناک بود که حزب ما را تهدید می‌کرد: ۱ - رخوت نظری و عملی و لنگ انداختن در برابر شرایط موجود و ۲ - یا تفرعن به این شکل که ما «اینها را خودمان می‌دانیم و مخاطب بقیه‌اند». این سند مهم در عین حال سند خاصی بود. حزب کمونیست مائوئیست افغانستان متوجه اهمیت این سند شد و از زاویه راست و رویزونیستی به این سند حمله کرد و حزب ما را «پسا مارکسیست» خواند.

این سند به طور موجز و فشرده درک ما از بحران جنبش بین‌المللی کمونیستی، خصلت این بحران و ضرورت نوسازی جنبش کمونیستی را جلو می‌گذارد و از این نظر اهمیت خاصی داشت. سند، بررسی نقادانه از تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا (در کشورهای سوسیالیستی پیشین) را در مرکز این نوسازی قرار می‌دهد و به درستی هشدار می‌دهد که: «ما با بحرانی عمیق و همه جانبه روبرو هستیم. بحران بود و نبود! اگر کمونیست‌ها بر این بحران فائق نیابند به جرئت می‌توان گفت جنبش کمونیستی حداقل برای مدتی طولانی از صفحه روزگار حذف خواهد شد...».

این سند که در مهم‌ترین جوانبش با اتکا به سند مانیفست تهیه شده بود، بر دستاوردهای موج اول انقلابات سوسیالیستی و راهگشایی‌های تئوریک و تکاملات کمونیسم توسط مارکس و لنین و مائو پرتو می‌افکند. اعلام می‌کند که موج اول با سرنگونی دولت دیکتاتوری پرولتاریا در چین سوسیالیستی پس از مرگ مائو به پایان رسید و دوره‌ای جدید آغاز شده و این دور جدید نیازمند چارچوبه تئوریکی نوین است. چارچوبه نوینی که بر شالوده تجارب عمدتاً مثبت گذشته و نقد کمبودهای آن قرار گرفته است. سند به درستی با دو گرایش غلط که در جنبش کمونیستی سربلند کرده‌اند مرزبندی می‌ند: از یک طرف با گرایش دگماتیستی و مذهب گونه که مارکسیسم برایش شریعت جامد است و جا برای بسط و تکامل ندارد مانند نمونه آژیت یا حزب کمونیست افغانستان-مائوئیست، و از طرف دیگر با گرایش خط بطلان کشیدن بر تجارب انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم در شوروی و چین و موعظه رجعت به ایده‌ناله‌های انقلاب‌های بورژوایی قرن ۱۸ و دمکراسی بورژوایی مانند نمونه حزب کمونیست نپال...

علیرغم اینکه در این سند خدمات تئوریک آواکیان به رسمیت شناخته می‌شود اما گرایشی در آن وجود دارد که با قطعیت از سنتز نوین به عنوان یک گسست تکاملی در علم کمونیسم صحبت نمی‌شود و التقاطی و محتاطانه در این مورد نظر داده می‌شود. این عدم روشنایی نظری و قطعیت سیاسی، سند بر سر دو راهی را با وجود تحلیل‌های درست، تبدیل به سندی گیجسر می‌کند. در این سند می‌خوانیم:

عدم کفایت چارچوبه‌های تئوریک گذشته، یک واقعیت عینی است که باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا آن را درک کرده و تلاش می‌کند به آن پاسخ دهد. تشخیص این معضل نیمی از آزادی و حل آن نیمی دیگر است. باب آواکیان جزو معدود رهبران کمونیست در جهان امروز است که به طور سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آن است. او نه تنها دستاوردهای کسب شده از زمان مارکس تا کنون را مورد بررسی و دفاع قرار داده و بر اهداف و اصول پایه‌ای کمونیسم که درستی‌شان ثابت شده پافشاری می‌کند بلکه جوانبی از

این تجارب را که نادرستی‌شان ثابت شده و یا اینکه دیگر بکار بستنی نیستند عمیقا مورد نقد قرار داده و کمونیسم را بر پایه شالوده علمی‌تر و صحیح‌تر قرار داده است و در را به روی تکامل آن در جوانب گوناگون باز کرده است. همه این تلاش‌ها پایه تئوریک محکم‌تری برای انقلاب کمونیستی فراهم کرده است. امروزه هر کسی بخواهد کمونیست باقی بماند و به درک علمی‌تر و صحیح‌تری از کمونیسم دست یابد، باید با نظرات وی آشنا و با آن درگیر شود...» (تاکیدات در اصل گزارش پلنوم سابق نبود و در این سند اضافه شده‌اند).

در این تحلیل از یک سو گفته می‌شود که آواکیان، کمونیسم را بر شالوده علمی‌تر و صحیح‌تری قرار داده است و در حال تکامل آن است، که نکته درستی است. از سوی دیگر گفته می‌شود باب آواکیان «جزو معدود رهبران کمونیست در جهان امروز است که به طور سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آن است»، که غلط است و صحت ندارد و اضافه می‌شود: «امروزه هر کسی بخواهد کمونیست باقی بماند و به درک علمی‌تر و صحیح‌تری از کمونیسم دست یابد، باید با نظرات وی آشنا و با آن درگیر شود...».

متأسفانه این گزاره که آواکیان جزو «معدود رهبران کمونیست است که سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آن‌اند» واقعیت ندارد. در مقابل این نوع ارزیابی باید به طور جدی سوال می‌شد: آن دیگر «معدود رهبران کمونیست که به این ضرورت پی برده و در حال تکامل علم کمونیسم‌اند» کیانند؟ و چه کرده‌اند تا ما به ارزیابی از آنها هم بنشینیم؟

این واقعیت دارد که نظریه پردازان دیگری در این جهان هستند که درگیر سوالات مربوط به شکست پرولتاریا در قرن گذشته‌اند که بیشتر تئوریسینند و نه رهبر کمونیست، و در مواجهه با شکست و کاستی‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی، پروژه‌هایی را نیز تبیین کرده‌اند. اما مسئله این است که مانند هر واقعه سیاسی بزرگ، گرایش‌های مختلف در حال پردازش تحلیل‌های خود از بحران و رویکردهای خود نسبت به آن هستند و این گرایش‌های فارغ از این که تبیین کنندگانش چه ادعایی دارند و آرزومند گذاشتن چه عنوانی بر خود هستند، به طور عینی دارای ماهیت طبقاتی مشخصی هستند و پروژه‌های‌شان اغلب ماهیتی بورژوازی و خرده‌بورژوازی دارند. در این میان فقط باب آواکیان تبیین و تحلیل صحیح از این بحران و ریشه‌های آن داده است و توانسته است آن را با تجربدهای تئوریک صحیح بازتاب دهد و بر پایه‌ای علمی‌تر و صحیح‌تر از پیش، ثابت کند که راه تغییر انقلابی این جهان از طریق انقلاب کمونیستی است. در نتیجه فارغ از این که ما چه چیزی را دوست داریم، سنتز نوین کمونیسم به طور عینی تبدیل به خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم شده است.

جمع‌بندی صحیح از بحران کمونیسم و جنبش کمونیستی با متد دیالکتیکی ماتریالیستی و رویکردی علمی، جمع‌بندی صحیح از قوت و کمبودهای تجارب گذشته و ارائه سنتزی از کلیت تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی که هم تداوم دستاوردهای گذشته است و هم گسست از جوانب غلط درجه دوم آن را «دیگران و یا معدود کسان» نتوانسته‌اند صورت دهند. «معدود کسان» دیگر جملگی در نهایت همان راه‌های کهنه دگماتیستی یا انحلال طلبانه را در ظاهر «جدید» بسته‌بندی کرده و ارائه داده‌اند. هرچند که برخی از آن‌ها ایده‌های پراکنده صحیح هم داشته‌اند که باب آواکیان از آن‌ها نیز

آموخته است. اما باب آواکیان تنها رهبر کمونیست در جهان کنونی است که توانسته است یک سنتز نوین از کمونیسم برای آغاز مرحله نوین انقلاب‌های کمونیستی ارایه دهد. و از این نظر کارش مشابه کار کارل مارکس است. ...

سند «کمونیسم بر سر دو راهی...» نکات صحیح بسیار دارد اما التقاطی است. برای روشن شدن مسئله مقایسه‌ای بکنیم. روزا لوگزامبورگ کمونیست آلمانی در سال ۱۹۱۵ جزوه‌ای را با نام مستعار «ژونیوس» از درون زندان بیرون داد. این جزوه نقدی است بر خط و عملکرد رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان که به آمل کمونیستی پشت پا زده و پشت سر «بورژوازی خودی» در جنگ امپریالیستی، صف کشیدند. این جزوه علیه سوسیال شوینیسم، تسلیم طلبی، اپورتونیسم و ورشکستگی حزب سوسیال دمکرات آلمان، خطی صحیح جلو می‌گذارد. لنین این جزوه را در مقاله «**درباره جزوه ژونیوس**» به اختصار نقد می‌کند. نقد لنین نه تنها صحیح است بلکه عمق دیالکتیکی بالایی دارد. لنین در عین تأیید و دفاع از کلیت موضع روزا لوگزامبورگ در برابر جنگ امپریالیستی، کاستی‌ها و اشکالات این مقاله را نقد کرده و التقاط نهفته در این نوشته را روشن می‌کند. باید همین رویکرد را نسبت به این سند مهم کمیته مرکزی حزب‌مان در تحلیل از وضعیت جنبش کمونیستی داشته باشیم. از یک طرف بر سر دو راهی بودن، تضاد میان «پیشاهنگ آینده» یا «پسمانده گذشته بودن» را به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر نسبت به سنتز نوین کمونیسم که پاسخ به این وضعیت است و پاسخ صحیح است با تردید برخورد می‌کند و صرفاً مورد به مورد قبول می‌کند.

این التقاط، آثار خود را بر پراتیک ما هم داشت. یکی از علل ندیدن خطر آن، افتادن به گرایش خود به خودی منفصل کردن رابطه تئوری و پراتیک بود. گویی تئوری و پراتیک هر یک راه خود را می‌روند. این گرایش در عمل، این گونه بروز می‌یافت که در تدوین نقشه‌های مبارزاتی حزب، رابطه آگاهانه و نقش‌مندی میان هدف (انقلاب کمونیستی) و فعالیت و دخالتگری در اوضاع و در جنبش‌های مختلف، برقرار نمی‌شد. چنین گرایشی، تاریخاً در جنبش کمونیستی نفوذ زیادی داشته است. حتا پس از پیروزی انقلاب کمونیستی و در دوران سوسیالیسم هم چنین گرایشی ما را همراهی خواهد کرد و همواره نیازمند مقابله آگاهانه خواهد بود. جدا دیدن این دو را دین سیائو پین^۶ در جمله مشهورش مفهوم سازی کرد: «مهم نیست گریه سیاه است یا سفید، مهم آن است که موش بگیرد». رویزیونیست‌های حزب کمونیست چین می‌گفتند: خط صحیح سیاسی و ایدئولوژیک برای ما نان و آب نمی‌شود و حاصلی به بار نمی‌آورد. به باورشان کارگر نه با تئوری خواندن و بحث سیاسی که با کار کردن نمی‌تواند تولید را بالا ببرد. در مقابل رویکرد «گریه سیاه و سفید»، رهبران کمونیست حزب کمونیست چین به رهبری مائو تسه‌دون، رویکرد «انقلاب را پیش ببرید و تولید را بالا ببرید» را می‌گذاشتند. معنای عملی این دو جهتگیری در چارچوب ساختن جامعه سوسیالیستی این بود: توسعه اقتصادی چین با توسل به هر وسیله و طریقی، از جمله توسل به معیارهای بازار سرمایه‌داری -- که عنصر عمده اش استثمار است -- یا بر مبنای معیارهایی که هدف کمونیسم، دیکته می‌کرد: یعنی ریشه کن کردن تمایزات برجای مانده از جامعه پیشین و کمک به پیشروی انقلاب کمونیستی در جهان. این دو راه در واقع دو هدف و دو جهان‌بینی را نمایندگی می‌کردند و هر یک بر حسب هدفشان، پراتیک کاملاً متفاوت را پیش می‌کشیدند. اما رویزیونیست‌ها می‌خواستند چنین القاء کنند که مائوئیست‌ها می‌گویند بی خیال توسعه

^۶ رهبر رویزیونیست حزب کمونیست چین که سرنگونی دولت سوسیالیستی را در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه‌داری در چین را رهبری کرد.

اقتصادی! جدال بر سر این بود که آیا توسعه اقتصادی بر بستر ایجاد دگرگونی انقلابی بیشتر در روابط تولیدی و اجتماعی و افکار مردم باید جلو برود یا بر بستر آن چه در لحظه ممکن و عملی است و مفید به نظر می‌آید.

... همه پراتیک‌ها دارای تئوری هستند. مسئله این است که... هر پراتیک، پراتیک کدام هدف است و راهنمای آن کدام تئوری است. اغلب از کسی نمی‌شنویم که تئوری و پراتیک را باید جدا کرد! کمیته مرکزی ما هم هیچ وقت نگفته است که تئوری و پراتیک را باید جدا کرد. اما مسایل خطی بسیار پیچیده عمل می‌کنند. صحنه مبارزه طبقاتی بسیار پیچیده است و نیازمند قطب نمای تئوریک پیشرفته‌ای است. مثلاً به جمع‌بندی‌های پلنوم‌ها از پراتیک‌های حزب نگاه کنیم. با نگاهی به این جمع‌بندی‌ها می‌بینیم که به ندرت در پرتو **مسایل خطی کلان** به پراتیک‌های حزب و معضلات پراتیکی حزب نگاه می‌شود. در حالی که هنگام جمع‌بندی از پراتیک‌ها باید روش متفاوتی به کار برد و آگاهانه سوال کرد در این یا آن پراتیک مشخص کدام تئوری کلان به کار بسته شده است و سیاست‌ها و تاکتیک‌ها مربوط به کدام استراتژی است؟ به «ضرورت» امروز، یعنی سرنگونی نظام سیاسی و اقتصادی/اجتماعی حاکم و به جای آن استقرار جامعه سوسیالیستی با هدف نهایی رسیدن به جامعه کمونیستی در تمام جهان، چگونه جواب داده شده است؟ اگر **ضرورت** این است، پس **آزادی** ما در پاسخ به آن است و نه چیزی دیگر یا چیزی کمتر از آن.

رابطه کار کمونیستی با به راه انداختن مقاومت و مبارزه گسترده توده‌ای، رابطه وحدت اضداد «هسته مستحکم و الاستیسیته بسیار بر پایه هسته مستحکم» است. «هسته مستحکم» و «الاستیسیته» یک چیز نیستند اما به یکدیگر وابسته‌اند و یکدیگر را مشروط و تعیین می‌کنند. پس هرگز نباید به خطی تن داد که صراحتاً یا تلویحاً این است که «هسته مستحکم» کار خودش را می‌کند و «الاستیسیته» کار خودش را. چنین چیزی در واقعیت هرگز موجود نیست زیرا هر الاستیسیته‌ای دارای هسته مستحکمی است. پس باید دید ماهیت سیاسی و در نتیجه ماهیت طبقاتی هسته مستحکمی که حرکتی «گسترده» (الاستیسیته) را رهبری می‌کند چیست.

اگر ما آگاهانه این روش دیالکتیکی را به کار نبریم مطمئن نمی‌توانیم با گرایش‌های بورژوازی که مرتباً تولید می‌شوند و از جمله شکل‌هایی مانند «تئوری جای خود و پراتیک جای خود» را به خود می‌گیرند، مقابله کنیم.

در گزارش پلنوم‌ها به جای تعیین چنین چارچوبی برای جمع‌بندی از پراتیک‌ها، اجزاء مهم ولی فرعی آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند: تمرکز کارمان کجا باید باشد؟ نشریه چه نقشی را باید در تبلیغ و ترویج و سازماندهی بازی کند؟ پروژه‌های تشکلات دموکراتیک-توده‌ای در هر دوره چه باید باشد؟ نشریه... را باید می‌بستیم یا نمی‌بستیم، نشریه... بیرون بیاید یا نیاید یا اینکه فقط نشریه‌های اصلی حزب منتشر شوند؟... همه این سوال‌ها و بررسی‌ها عناصر مهم از یک نقشه‌ریزی مبارزاتی هستند، اما اینها را باید در چارچوب و سوال کلان‌تر قرار داد: این فعالیت‌ها با چه محتوا و کیفیت سیاسی و ایدئولوژیک پیش رفته‌اند، آیا به حل معضل «کمونیسم به مویی بند است» خدمت کرده‌اند یا برعکس به ترویج **مارکسیسم التقاطی**؟ به تسریع اوضاع سیاسی به سمت انقلابی که مورد نیاز است و ایجاد قطب‌بندی مساعد به حال آن، کمک کرده‌اند یا به درجا زدن در وضع موجود؟

در این گزارش، از یک طرف بر اهمیت سنتز نوین تاکید می‌شود اما این سوال نمی‌شود یا به طور جدی سوال نمی‌شود که با نگاه از بلندای سنتز نوین کمونیسم، چه تغییراتی را باید در پراتیک‌های گوناگون‌مان از جمله پروژه‌های تشکلات توده‌ای و فراحزبی حزب به وجود آوریم.

برای این که باز هم مسئله را روشن تر کنیم مثال انقلاب چین را بزنیم. انقلاب دموکراتیک نوین چین به این دلیل نسبت به انقلاب‌های دموکراتیک بورژوازی اروپا علیه فئودالیسم در قرن ۱۷ و ۱۸، «نوین» بود که هدفش انقلاب سوسیالیستی در چین و هدف نهایی‌اش استقرار کمونیسم در جهان بود. همین هدف، سیاست‌ها و نحوه پیشبرد آن را تحت رهبری حزب کمونیست، تعیین می‌کرد. اما در این انقلاب، بسیاری از اعضا و رهبران حزب کمونیست چین، در واقع دموکرات‌هایی بودند با گرایشات کمونیستی. زیرا افق آنها از «تغییر» و «انقلاب» صرفا ریشه‌کن کردن فئودالیسم و باز کردن راه سرمایه‌داری در چین بود. آنان یک خط بورژوا دموکراتیک داشتند که مشخصه‌اش منفصل کردن رابطه میان انقلاب ضد فئودالی با هدف استقرار سوسیالیسم در چین و کمونیسم در جهان بود. آنها وظیفه حزب کمونیست را فقط در این می‌دیدند که انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی برساند. البته به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین وظیفه حزب کمونیست بود اما مائوتسه دون و کمونیست‌ها به هیچ وجه آن را مستقل و قائم به ذات نمی‌دیدند و برای‌شان روشن بود که هدف انقلاب سوسیالیستی و استقرار کمونیسم در جهان، ماهیت انقلاب دموکراتیک چین را تعیین می‌کند. در تمام طول عمر انقلاب چین همواره میان این دو خط مبارزه بود.

به این ترتیب می‌بینیم که در انجام وظایف یا جواب به «ضرورت» همواره دو خط متفاوت می‌توانند سر بلند کنند و التقاط در مورد هدف (که بدون داشتن تئوری صحیح و علمی کمونیسم غیرقابل تعریف و تشخیص است) حتما راه را به رویکرد بورژوازی در انجام وظایف باز می‌کند و از پراتیک نتایجی به بار می‌آید که به هدف ما خدمت نمی‌کند. داشتن رویکرد استراتژیک به انجام وظایف عبارت است از پافشاری بر اجرای خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح در انجام آنها و گم نکردن هدف.

این به معنای آن نیست که اگر التقاط را برطرف کنیم چالش‌های مقابل پراتیک‌های مان به خودی خود حل می‌شوند. هیچ کار مهمی خود به خودی انجام نمی‌شود. اما به معنای آن است که اگر پراتیک‌های مان را با خطی التقاطی پیش ببریم، مطمئنا در رسیدن به هدف، تاثیراتی منفی خواهند داشت. در بهترین حالت به هدر می‌روند و اتلاف انرژی محدودمان خواهد بود و در حالت‌های بد به تقویت خطوط رایج غلط در جنبش چپ و وضع موجود منجر خواهند شد. به طور مثال در صورت تبلیغ و ترویج مارکسیسم التقاطی، به بدتر شدن وضعی که به عنوان «کمونیسم بر سر دوراهی» از آن نام برده ایم و یا «کمونیسم به مویی بند است»، منجر می‌شود.

جمع‌بندی از دخالتگری مان در جنبش سال ۸۸

تأثیرات این التقاط بر برخی پراتیک‌های مهم حزب واضح است. به طور مثال می‌توان آن را در پروژه‌هایی که «فرا حزبی» یا به اصطلاح «دموکراتیک» می‌خواندیم مشاهده کرد. یک نمونه آن «مارکسیسم» التقاطی متبلور در نشریه دانشجویی بهر است که منتشر می‌کردیم. یا دخالت‌گری ما در جنبش ۸۸، با وجود فعالیت انقلابی شبانه روزی اما فاقد یک عنصر کلیدی بود: بدیل یا آلترناتیو ما در مقابل دولت موجود در تبلیغ و ترویج کتبی و شفاهی ما جایی نداشت! بدیل ما در مقابل دولت موجود، دولتی است که دارای هدف مشخص و تعریف شده است و با روش معینی (انقلاب کمونیستی) به وجود می‌آید و بر مبنای اصول و ساختارهای مشخصی کار می‌کند. این به معنای آن نیست که «ما می‌خواهیم همه را کمونیست کنیم» اما به معنای آن است که به همه خواهیم گفت که این تنها بدیل کیفی‌متفاوت با وضع موجود است و

برای همین قصد ما این است که همه کسانی را که واقعا تغییر رادیکال در وضع موجود را می‌خواهند در این راه (و نه هیچ راه دیگری) رهبری کنیم و این به معنای آن نیست که با مبارزات یا جنبش‌هایی که چنین انقلابی را در چشم انداز ندارند، متحد نمی‌شویم اما به معنای آن هست که هنگام شرکت در این مبارزات و جنبش‌ها، هدفمان را بایگانی نمی‌کنیم بلکه از امواج این مبارزات برای گسترش نفوذ این هدف و راه (و نه هدف و راهی دیگر) استفاده حداکثری می‌کنیم و این کار، کار اصلی ما کمونیست‌ها است. این است رابطه صحیح میان «سلبی» (نقد و نفی) و «ایجابی» (ارایه بدیل یا آلترناتیو) و در زندگی واقعی، هیچ «سلبی» بدون «ایجابی» موجود نیست. بنابراین هر زمان که در دیالکتیک میان این‌ها جای «ایجابی» از سوی ما خالی بماند توسط برنامه «ایجابی» و افق «ایجابی» بورژوازی پر می‌شود و انرژی «سلبی» ما توسط برنامه «ایجابی» بورژوازی بلعیده می‌شود.

پس از انتشار سند «بر سر دوراهی»، دو پلنوم (هفتم و هشتم) کمیته مرکزی برگزار شد. در هر دو پلنوم به درستی مسئله کمونیسم و «به مویی بند بودن» آن در رأس مباحث قرار داشت. اما در تمام این پروسه مشکلی موجود بود. آن چه سنتز نوین به آن می‌پرداخت و می‌پردازد، مسئله مرگ و زندگی و در مورد ضرورت وجودی ما به عنوان کمونیست بود. اما به این صورت به آن برخورد نمی‌شود...

ناموزونی در درک و اهمیت و به رسمیت شناختن سنتز نوین کمونیسم در حزب ما موجود بود. وجود ناموزونی به خودی خود اشکالی ندارد. اما ناموزونی یعنی وجود گرایش‌های خطی متفاوت که اگر مبارزه خطی حول آن سازمان نیابد در نهایت تبدیل به خطوط گوناگون می‌شوند. در چنین شرایطی، سازمان دادن یک مبارزه بر سر این حیاتی‌ترین مسئله مربوط به کمونیسم، یعنی مسئله مربوط به علت وجودی ما به عنوان کمونیست‌های انقلابی، به طریقی متمرکز و سازمان یافته و نه هر کس و در هر مکان برای خودش، با روش و با درک‌های خودش، اهمیت زیادی داشت و باید در اولویت گذاشته می‌شد. ما هرگز نباید فراموش کنیم که «انقلاب فرهنگی» در چین سوسیالیستی شورشی بود علیه گرایش قدرتمند درون حزب کمونیست و دولت چین به کنار گذاشتن کمونیسم به مثابه قطب‌نمای ساختمان سوسیالیسم.

در برابر ما سوالات عمیقی مرتبط با خط قرار داشت: آیا سنتز نوین روش و رویکرد نوینی را در علم کمونیسم نمایندگی می‌کند؟ آیا چارچوب کلی را برای انقلابی که بشریت برای رسیدن به سازمان اجتماعی از نوع دیگر نیاز دارد را جلو می‌گذارد؟ آیا چارچوبی را می‌گذارد برای رو در رو شدن با مسائل مهم و عدیده‌ای که مقابل روی ما است؟ از مسئله زنان تا مسئله ملل تحت ستم، از انقلاب در کشورهای امپریالیستی تا ملل تحت سلطه، از نابودی محیط زیست تا...؟ آیا برای ما پایه‌ای ارائه می‌دهد که درباره تمام این مسائل مهم مربوط و مقابل روی بشریت، تحلیل و استراتژی و راه حل داشته باشیم؟ آیا این اظهاریه آر سی پی درست است که بدون سنتز نوین، هیچ چیز رهایی بخشی در جهان نخواهد بود؟ آیا این اظهاریه سند مانیفست، با واقعیت‌های عینی منطبق است که کمونیسم یا از طریق سنتز نوین پیشرفت می‌کند یا از طریق سازش با وضع موجود عقبگرد خواهد کرد؟ چه چیزی در این تجسم دوباره جدید است؟ و بسیاری مسائل دیگر. جواب «کمونیسم بر سر دو راهی» به این سوال‌ها التقاطی است و نه یک «آری» محکم و مستدل.

ب) در مورد انقلاب فرهنگی درون آر سی پی و برخورد ما

سند مانیفست در مورد انقلاب فرهنگی^۷ درون کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) و در تحلیل از وضعیت این حزب در طول سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می‌گوید: عملاً دو حزب موجود بود و نظرات و جهتگیری‌های رویزیونیستی در تمام سطوح حزب داشتند دست بالا را پیدا می‌کردند و...

نمی‌توان گفت اشکالاتی که آر سی پی بررسی می‌کند عیناً و یک به یک در حزب ما هم موجود بود. اما مسئله مهم آن است که آن پایه‌های مادی یا عینی (پایه‌هایی که مستقل از ذهنیت ما موجودند) که به شکلگیری گرایش‌ها و خطوط رویزیونیستی و رفرمیستی درون آر سی پی کمک کرده و مختصات آن را تعیین کردند، پدیده‌هایی «آمریکایی» نیستند، بلکه خصلت جهانشمول (جامعیت جهانی) دارند و به صورت‌های مختلف تأثیراتشان را بر نیروها و عناصر کمونیست در هر گوشه جهان می‌گذارند. همانطور که این سند می‌گوید: «احزاب کمونیست از افرادی تشکیل شده‌اند که بر پایه یک درک علمی و پیشرو از لزوم و امکان انقلاب دور هم جمع می‌شوند... ولی این افراد درون سیستم موجود زندگی و کار می‌کنند. آن‌ها از باقی جهان جدا نیستند، نمی‌توانند و نباید باشند و از شرایطی که دنیای خارج تحمیل می‌کند و فشارهایی که وارد می‌آورد نه جدا هستند و نه مصون...». سند مانیفست شرح دقیقی از این پایه‌های مادی که خصلت جهانشمول دارند می‌دهد:

شکست دولت دیکتاتوری پرولتاریا در چین (پس از مرگ مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶)، افول جنبش‌های عظیم سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، تاخت و تاز بی‌وقفه بورژوازی علیه کمونیسم و اعلام «مرگ کمونیسم» توسط آن، انکار، انحلال و تحریف ضرورت حزب و حزبیت کمونیستی، رواج فردگرایی به جای حزبیت، رواج آگنوستیسم در مورد اصول کمونیستی جا افتاده و به طور علمی اثبات شده، مسائلی مانند امکان‌پذیر و مطلوب بودن انقلاب و کمونیسم، احاله دادن کمونیسم و انقلاب به آینده‌ای دور و مرتبط نکردن این هدف ضروری، مطلوب و ممکن با مبارزات و جنبش‌های جاری. غلبه تفکر مقاومت در برابر ستم به جای سازماندهی جنبش برای انقلاب (چیزی که مشخصاً اغلب جنبش‌های

^۷واژه انقلاب فرهنگی از «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» در چین کمونیست در زمان مائوتسه دون برگرفته شده است. انقلاب فرهنگی در چین سوسیالیستی در سال ۱۹۶۶ آغاز شد. شورشی انقلابی بود که «انقلاب در انقلاب» نیز خوانده می‌شد و می‌خواست هدف کمونیسم را که در جهتگیری حزب کمونیست چین و دولت سوسیالیستی چین کمرنگ شده و در حال مرگ بود را زنده کند و این هدف و ضرورت و محتوای آن را تبدیل به آگاهی صدها میلیون کارگر و دهقان و روشنفکر چین کند تا تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم، میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری را درک کنند و با تکیه بر این آگاهی در مبارزه طبقاتی که در جامعه سوسیالیستی به شکل «ادامه سوسیالیسم به سوی هدف کمونیسم در جهان یا رجعت به سرمایه‌داری» جریان می‌یابد، نقش فعال و آگاهانه بازی کنند. آماج این «انقلاب در انقلاب» سرنگون کردن رهروان سرمایه‌داری بود که در حزب کمونیست چین و دولت چین قدرت گرفته بودند. در این انقلاب مائوتسه دون هشدار دارد، بورژوازی نوینی از بطن جامعه سوسیالیستی رشد می‌کند و مقرهای فرماندهی خود را در حزب کمونیست می‌سازد. و این بورژوازی نوین، به سادگی می‌تواند دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و سرمایه‌داری را در چین احیا کند. متأسفانه انقلاب فرهنگی نتوانست مانع از این رخداد که یک شکست تاریخی جهانی برای بشریت بود را بگیرد. عبارت «انقلاب فرهنگی» در آر سی پی و ام‌ا‌ا‌ا این «انقلاب در انقلاب» تحت رهبری مائوتسه دون است.

سیاسی اجتماعی و طبقاتی در سراسر جهان است) و بازگشت به قرن ۱۸ و ستایشگر دموکراسی بورژوازی شدن (با یدک کشیدن عنوان کمونیسم) در میان نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی. بر بستر چنین وضعیتی گنج‌سری و روحیه باختگی، پایین آمدن افق‌های انقلابی و جایگزین شدن رفرم به جای انقلاب. رواج پست مدرنیسم، نسبیت‌گرایی، سیاست هویتی. تفکر و عملکرد غلط بر اساس «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ چیز» و جهت‌گیری جبرگرایانه «آنچه لازم است، ممکن است و آنچه ممکن است همان چیزی است که در حال انجامش هستیم» و...

اینها تماماً پدیده‌هایی عمومی‌اند که در شرایط افت و شکست و تهاجم بورژوازی، بر اذهان و عملکردها غلبه پیدا می‌کنند. جواب به این که «چرا شکست خوردیم» یک مبارزه عظیم در جنبش کمونیستی بین‌المللی است و علی‌رغم این که سنتز نوین جواب صحیح را به آن داده است اما کنکاش در مورد آن موضوعی دایمی است. «اگر حق داشتیم پس چرا شکست خوردیم» تردیدی رایج است. آواکیان می‌گوید: «ما برای این چیزها جواب داریم، ولی برای جواب باید مرتب کنکاش کرد، باید به کنکاش ادامه داد و علمی بود. باید به ماتریالیسم دیالکتیک رجوع کرد». سند مانیفست به نکته‌ای مهم اشاره می‌کند که مرتباً باید نسبت به آن هشیار بود و هشدار داد زیرا گرایش بسیاری رایج است:

یکی دیگر از عناصر کلیدی «بسته‌رویزیونیستی»... که در حزب ما هواخواه پیدا کرده بود این بود که کمونیسم را به عنوان یک جهت‌گیری واقعی و انقلابی... که باید مداوماً و پیگیرانه برای تغییر جهان به کار برد و توده‌های مردم می‌توانند و باید به آن متقاعد بشوند و فعالانه برایش مبارزه کنند، نمی‌دانست. بر عکس کمونیسم تقلیل داده شده بود به یک «سبک زندگی آلترناتیو»... این «سبک زندگی آلترناتیو» گاهی این شکل را به خود می‌گرفت که خود و دیگران را شدیداً مشغول دوییدن از این مبارزه به آن مبارزه کنند. بعضی وقت‌ها شکل دگماتیسم از خود متشکری به خود می‌گرفت که مثلاً ما به اصطلاح کمونیست هستیم و یک دانش خاصی از تاریخ داریم و یک سری معیارها داریم (که حتا اگر سعی کنیم نمی‌توانیم توده‌ها را به آن متقاعد کنیم)...

حال بیابید در این پرتو سولاتی را برای خودمان طرح کنیم: آیا از این تردیدها و یا اشکالات در حزب خود ما موجود نیست؟ مسئله این نیست که نظریه‌ها به صورت شسته رفته بیان می‌شوند. مسئله این است که این تردیدها در عمل خود را به ظهور می‌رسانند. به طور مثال در مرتبط نکردن افق و هدف و راه انقلاب و کمونیسم با کار توده‌ای و عدم طرح آن در مبارزات توده‌ای؛ در گرایشات میان ما هنگام خیزش ۸۸ که جنبه‌های مهمی از گرایش غلط «جنبش همه چیز هدف نهایی هیچ» را در بر داشت؛ در حذف نقش رهبری کننده حزب در تشکلات توده‌ای؛ در رابطه میان «هسته مستحکم و الاستیسیته بسیار بر پایه هسته مستحکم»؛ در فهم عمیق اینکه چرا کمونیست‌ها باید در شرایط غیرانقلابی به کار انقلابی بپردازند و معنای آن چیست و چگونه باید این کار را انجام داد؛ در تقلیل دادن کمونیسم به «سبک زندگی آلترناتیو».

در اینجا کلیه این اشکالات را به عنوان یک معضل عمومی طرح می‌کنیم. همه آن‌ها خصلت نسبی دارند و مسئله این نیست که جایی بهتر عمل شده جایی بدتر، یکی درست گفته یکی نادرست. اظهاریه‌هایی مانند «من اینو از اول گفتم»

و از این قبیل را حتماً نباید مطرح کرد. بحث بر سر یک کلیت و ضرورت یک خانه تکانی جدی و همه‌جانبه است که رویاروی ما قرار داشت و دارد.

کم توجهی نسبت به بخش «انقلاب فرهنگی» سند مانیفست را نباید دست کم گرفت. ترجمه کردن، جلسات حوزه‌ای و جمعی گذاشتن، جزوات سنتز نوین را چاپ و پخش کردن و... همه اقدامات مهم و درست‌اند که باید در دوره آتی جهشی کیفی داشته باشند. اما هیچ یک از این‌ها جای دامن زدن به مبارزه و جدلی رهبری شده و درگیر کردن سطوح مختلف حزب و لایه‌های نزدیکتر به حزب را برای بالا بردن و عمیق‌تر کردن درک و پایه‌های فکری حزب، برای ارتقای کیفیت کمونیستی حزب و برای رسیدن به سطحی بالاتر از اتحاد سیاسی و ایدئولوژیک را نمی‌گیرد...

مبارزات درونی و مبارزه دو خط

دامن زدن به مبارزه بر سر خط در درون حزب، یک اصل کمونیستی است برای ممانعت از بورژوا شدن یک حزب کمونیست.^۸ خط بیانی است از جهان‌بینی و روش ما و به کار بست برنامه‌ای آن به این معنی که چه می‌کنیم؟. به طور خلاصه خط شامل مشکل چیست و راه‌حل کدام است؟ می‌باشد. آگاهی افراد در مورد این دو موضوع (مشکل و راه‌حل) با آموختن خط، به کار بستن آن برای تغییر جهان، مناقشه با آن و طراز بندی آن و غیره بالا می‌رود. اما بیشتر و مهمتر از آن از طریق مبارزه میان خطوط بالا می‌رود.

امروزه هدف از این مبارزات خطی، پالایش خطمان از اشکالات و اشتباهات بر پایه درک درست از علم انقلاب کمونیستی است که آواکیان سنتز نوین آن را به دست داده است. پالایش خط از اشتباهات شامل واریسی پراتیک‌های مان و به کار بست صحیح خط صحیح در پراتیک نیز هست. یکی کردن حرف و عمل به این معنا. مبارزات خطی بخش مهمی از رویکرد واریسی و بازرسی دایم تئوری و پراتیک است؛ بخش مهمی از رویکرد بسیار انقلابی قانع نبودن به وضع موجود کلیت حزب و هر بخش خاص آن است که آیا واقعاً درست داریم حرکت می‌کنیم، آیا در حداکثر توان به دیواره محدودیت‌ها فشار می‌آوریم و کاری را که می‌توان و باید، انجام می‌دهیم. داشتن خط التقاطی و قانع بودن به وضع موجود همواره روحیه محافظه‌کاری و انفعال تولید می‌کند که کاملاً با ماهیت انقلاب در تضاد است.

این مبارزات درونی همراه با دیگر فعالیت‌های حزب باید اتحادی مستحکم، تحرک و زندگی نوینی در حزب بر اساس خط صحیح ایجاد کند تا حزبمان بتواند با تمام قوا وظایفش را پیش ببرد، با خط انقلابی در اوضاع دخالت‌گری کند و فرآیند انقلاب را تسریع کند. زیرا بدون خط صحیح ما هرگز قادر به تسریع اوضاع به سمت انقلابی که مورد نیاز است (و نه هر نوع «انقلابی») و رساندن آن به فرجام پیروزمند نخواهیم شد.

^۸ ضرورت «مبارزه دو خط» درون حزب کمونیست را برای اولین بار مانوتسه دون مفهوم سازی کرد اما از زمان مارکس و انگلس در جنبش کمونیستی، وجود داشت. در واقع مارکس و انگلس در یکی از اظهارات مشهور خود می‌گویند در طول زندگی مبارزاتی‌شان بیش از آنکه با خود بورژوازی مستقیماً مبارزه کنند مجبور بوده‌اند با تاثیرات فکری بورژوازی در میان کسانی که خود را سوسیالیست می‌دانند مبارزه کنند.

برای درک اهمیت بسیار زیاد این مبارزات خطی و برای داشتن یک قطب‌نمای روشن در این مبارزات لازم است به نکاتی که رفیق آواکیان در رابطه با خط و مبارزات خطی طرح می‌کند توجه ویژه کنیم. آواکیان با تأکید می‌گوید:

...یکی از راه‌های بالا رفتن آگاهی ما در مورد مشکل و راه‌حل، مقایسه کردن خطوط مخالف است. البته در صورتی که این کار در سطح بالا انجام بگیرد و نگاه ما را بر روی مسایل بزرگ تمرکز دهد. و نه اینکه بر سر جزییات فرعی و بدتر از همه بر سر مسایل حقیر شخصی باشد (که با فرهنگ رایج شایعه سازی و تابلویدیسیم - احساس افروزی آتشی و بی ارز - اغلب اتفاق می‌افتد). وقتی شما دو نقطه نظر یا دو خط مخالف را که با هم برخورد می‌کنند می‌بینید، به خصوص اگر این کار به طریقه ای اصولی انجام شود و افراد در واقع به دنبال محتوای حرف فرد یا گروه مقابل و رد آن و یا تلاش برای رد آن باشند، مواجهه با چنین تقابلی آن چنان به آموزش کمک می‌کند که در غیر این صورت ممکن نیست. این عنصری حیاتی در یادگیری است. بدون آن می‌توان ایده‌های معینی را به آدم‌ها معرفی کرد؛ و آن‌ها می‌توانند این ایده‌ها را با واقعیت مقایسه کنند و به این ترتیب بسیار بیاموزند اما علاوه بر آن و حتی بیشتر از آن از طریق برخورد نقطه نظرات مخالف و وقتی که پلمیک‌ها بر جوانب اساسی این نقطه نظرات مخالف متمرکز است، می‌توانند بیاموزند.^۹

وی در مورد اهمیت خط می‌گوید:

خطوط و تنش میان خطوط مخالف صرفاً دعوای سکتاریستی نیستند و نباید آن‌ها را به دعوای سکتاریستی تقلیل داد و مطمئناً نباید به دعوای شخصی یا شکایت‌های شخصی تقلیل داد. بلکه باید آن را بر روی این مسئله متمرکز کرد که شما جهان را چگونه درک می‌کنید، در مورد جهان چه می‌فهمید و این درک و فهم به شما می‌گوید که نیاز به انجام چه کاری هست. اگر به مسایل در این سطح بالا برخورد شود آنگاه افراد می‌توانند تفاوت‌ها را ببینند و می‌توانند ببینند که هر خط به کجا منتهی می‌شود و این امر برای کسانی که جدی هستند، برای کسانی که احساس می‌کنند باید جهان را درک کنند و آن را تغییر دهند، شالوده‌ای بسیار غنی‌تر فراهم می‌کند که بتوانند این مسایل را سره ناسره کنند و به درک بهتری برسند. البته به تنهایی نمی‌توانند بلکه باید همراه با آنان در این پروسه و در سره ناسره کردن درگیر شد. (همان)

^۹ آواکیان. نوع بشر نیاز به انقلاب و سنتز نوین دارد (مصاحبه با بروکس). بخش‌های: اهمیت خط و پلمیک‌ها؛ فرهنگ، اصول و استانداردهای مورد نیاز؛ وقتی آدم‌ها به مزخرف

گویی می‌افتند باید به آنان نهیب زد: نیاز به مبارزه‌ای تیز و اصولی. مشخصات این جزوه عبارت است:

سبک کار در مبارزات درونی

سبک کار «سه آری و سه نه»^{۱۰} که از سنت‌های جنبش مائوئیستی است باید رعایت شود و در موارد نقض، حول آن مبارزه ایدئولوژیک صورت گیرد. سبک کار سنتی صحیح در پلیمیک‌های جنبش کمونیستی، شود. یعنی پیش بردن بحث و مبارزه بر پایه اسناد و مستند، باید رعایت. به رفقای که به رفقای دیگر بی‌احترامی می‌کنند و احساسات انزجار از رفقای دیگر و حزب را دامن می‌زنند و به جای روشن کردن خط خود در مقابل خطی دیگر، تفرقه افکنی و روحیه‌شکنی می‌کنند، انتقاد کرده و اصلاح سبک کار را تقاضا خواهیم کرد و در صورت ادامه، از وی خواهیم خواست که از مبارزه کنار برود. سبک کار حفظ دیوار اطلاعاتی و امنیتی علیه دشمن اکیداً باید رعایت شود و هرگونه تخطی مانند درز دادن اطلاعات مبارزات درونی به بیرون از حوزه‌های رسمی هر فرد باید به ارگان‌های بالاتر گزارش داده شود. طبق سنت همیشگی رفقای مسئول در این زمینه‌ها به توده‌ها اتکاء کنند و تعلیمات لازم را در این زمینه بدهند. تخطی در این زمینه‌ها جدی تلقی خواهد شد. در این چارچوب هرگونه نقد و مخالفت خطی را تشویق می‌کنیم و همه رفقا باید چنین رویکردی داشته باشند و امیدواریم که همه رفقا با جدیت درگیر در بحث و مناظره بر سر خط حزب و نقشه‌های پیش برد انقلاب بشوند.

بخش چهارم

انباشت قوا

آن شرایطی که رفیق آواکیان تحت عنوان «به مویی بند است» برای جنبش کمونیستی بین المللی توصیف کرده است هنوز پابرجا است. خطر نابودی جنبش کمونیستی بین‌المللی برای یک دوران استراتژیک، هنوز موجود است. این مساله، مساله‌ای کیفی و نیز کمی است. بُعد کیفی مساله با تکامل سنتز نوین کمونیسم کیفیتاً کمتر شده است اما تا زمانی که سنتز نوین کمونیسم به حدنصابی از نیروی کمی نرسد، نمی‌توان گفت معضل «به مویی بند است» حل شده است. ما با دورانی مانند دوران مارکس روبرو هستیم که علم انقلاب تازه تولد یافته بود و باید با کار سخت، تبدیل به قوای مادی و یک جنبش کمونیستی می‌شد.

معضل «به مویی بند است» در مورد حزبمان نیز صادق است. حزب ما باید پایه‌های خود را بر روی سنتز نوین کمونیسم محکم و این کمونیسم را تبدیل به نیروی مادی کند و از یک حزب کوچک به حزبی بزرگ تبدیل شود. از کوچک بودن نباید ترسید اما با کوچک بودن حتی یک تراکت را نمی‌توان به طور گسترده پخش کرد چه برسد به حل معضل «جنبش کمونیستی به مویی بند است» و انجام وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی. پس با وظیفه تحکیم و گسترش حزب بر پایه سنتز نوین مواجهیم. در پرتو این ارزیابی، موضوع انباشت قوای سازمان یافته در حزب و

^{۱۰} سه آری و سه نه، عبارتند از: مارکسیسم را به کاربندید و نه رویزیونیسم را؛ رک و صریح باشید و توطئه‌چینی نکنید؛ متحد شوید و تفرقه افکنی نکنید.

همچنین گسترش نفوذ حزب به عنوان وظایف اضطراری مقابل پا در پلنوم مورد بحث قرار گرفت. سوالات و موضوعات مورد بحث از این قرار بود:

- چرا انباشت قوای مان اینقدر نازل است در شرایطی که برای انجام وظایف انقلابی و خود انقلاب نیاز مبرم به نیروی حزبی صدها برابر بیشتر و به حرکت درآوردن صدها هزار تن از مردم در جنبشی برای انقلاب است؟
- چرا به رغم فعالیت‌های زیاد و متنوع و به راه انداختن پروژه‌های مختلف، هنوز قادر نشده‌ایم به نسبت این فعالیت‌ها شمار بیشتری از پیشروان انقلابی جامعه، از هر قشری را حول خط و برنامه و تشکیلات حزب، متشکل کنیم و تعلیم دهیم...

موانع و فرصت‌های ذهنی

دو اشکال خطی بزرگ هست که بیش از هر اشکال دیگر مانع و سد راه پیشروی در حل این معضل است: یکم قدرت خط سیاسی و ایدئولوژیک‌مان و اهمیت حزبمان را عمیقا درک نمی‌کنیم و فعالیت‌هایمان را روی این‌ها بنا نمی‌کنیم. دوم پتانسیل انقلابی که نظام حاکم در ایران و جهان در همه قشرهای مردمی ایجاد می‌کند را نمی‌بینیم و جسورانه و فعالانه با نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی بدیل‌های ارتجاعی در میان توده‌های مردم مقابله نمی‌کنیم در حالی که تئوری‌ها و خط سیاسی و ایدئولوژیک ما مصالح آن در اختیارمان قرار می‌دهد.

برای حل معضل باید این دو عامل را عمیقا درک کنیم و در نقشه فعالیت‌هایمان به کار ببریم. این خط و حزب به صورت بالقوه تنها بدیل واقعی در مقابل رقبای بزرگی که توده‌های مردم ناراضی و وحشتزده از وضع موجود را به این سو و آن سو می‌رانند، است. اما اگر این خط و حزب با نارضایتی توده‌های مردم پیوند نخورد، مهم نیست که خط و حزب ما دارای چنین پتانسیلی است. خیلی پتانسیل‌ها در دنیا هست که از بین می‌روند و محقق نمی‌شوند. خیلی فرصت‌های انقلابی هستند که می‌سوزند. وجود حزبی مانند حزب ما با وجود کوچک بودنش فرصت انقلابی بزرگی است. اما می‌توان آن را سوزاند و توده‌های مردم را در بیابان برهوت بدون قطب‌نمایی رها کرد.

روشن است که ما برای پیش برد فعالیت‌های ضروری برای انباشت قوا با تضادهای متعدد روبرو هستیم و هرگز نباید به آن‌ها بی‌توجه باشیم. حادثه‌ترین عامل، تضاد «امنیتی» در شرایط کار مخفی است. و تضادهای جدید و غیرمنتظره هم مرتباً سربلند می‌کنند. اما این تضادها را نباید طوری «حل» کنیم که هدف و ضرورت‌های سیاسی هدف، در فعالیت‌هایمان حذف شود. هدف و ضرورت‌های سیاسی هدف‌مان، مغز استخوان یا هسته مستحکم فعالیت‌های ما هستند. اگر این مغز استخوان به هر دلیلی حذف شود، نخواهیم توانست قوای تحت رهبری حزب را و قوای انقلاب را گسترش دهیم. ساختن حزب همواره باید در پیوند با دخالتگری انقلابی در اوضاع باشد. ما باید به حداکثر از همین نیروهای محدودمان برای دخالتگری در همه رخدادهای مهم استفاده کنیم. در این عرصه نیز «هسته مستحکم» (هدف و ضرورت‌های سیاسی هدف) نباید فراموش شود.

رفقای حزب کمونیست پرو در مورد پیشبرد وظیفه جنگ خلق می‌گفتند هدف جنگ خلق، کسب قدرت سیاسی است و در جریان پیش برد جنگ خلق «قدرت سیاسی همیشه باید در کوله پشتی‌هایمان باشد». ما نیز با همین دیالکتیک،

در رابطه با وظایف امروز باید بگوییم در کلیه عرصه‌های دخالته‌گری انقلابی در اوضاع، «حزب و ساختن حزب باید در کوله پشته‌های مان باشد». در سطح انباشت قوا در فعالیت‌های جبهه‌ای و فراحزبی و تشکلات توده‌ای باید این رویکرد را به طور دیالکتیکی به کار ببریم.

در ایجاد این رابطه‌ها (رابطه میان کار حزبی و دخالتگری وسیع در جنبش‌ها) همواره دو انحراف بروز میکنند. از یک طرف هنگام فعالیت در جنبش‌ها، نباید کار حزبی (تبلیغ و ترویج انقلاب کمونیستی و جذب افراد به چنین انقلابی و سازماندهی آنان در هسته‌های حزبی) را فراموش کنیم و از طرف دیگر نباید کار حزبی را مساوی با این فرض کنیم که سطح اتحاد این جنبش‌ها را از بین ببریم و آن‌ها را تبدیل به یک حلقه «حزبی» کنیم. هر یک از این دو انحراف، آن دیگری را تقویت می‌کند و گاه شاهد عملکرد هر دو هستیم. ما به هیچ یک از دو انحراف راست و «چپ» نباید بیافتمیم. هر چند که در هر مقطع زمانی معین همواره و به تناوب گرایش به این سو و آن سو خواهیم داشت اما در کل باید دیالکتیکی حرکت کنیم.

برای انباشت قوا و هر فعالیتی همواره باید تحلیل مشخص از شرایط مشخص کنیم. در هر شرایطی موانع و فرصت‌ها را به طور واقع بینانه ارزیابی کنیم. اما شرایط ویژه امروز را که چارچوبه و بستر همه فاکتورها و تضادهای دیگر را تشکیل می‌دهد نباید فراموش کنیم. یعنی تضاد «به مویی بند است» که راه حل آن تحکیم حزب بر اساس سنتز نوین و گسترش نیروهای سازمان یافته حزب است.

واضح است وقتی صحبت از گسترش نیروهای سازمان یافته حزب می‌کنیم منظورمان عضوگیری از نوع احزابی که در خیابان اوراق عضوگیری پخش می‌کنند نیست. چون آن نوع عضوگیری نسخه‌ای است برای از بین بردن حزب و نه ساختن آن. منظورمان جذب و تعلیم و گسترش شبکه‌های سازمان یافته کمونیست‌های متعهد به درک و به کار بستن سنتز نوین و خط و برنامه این حزب است. قوای مادی سازمان یافته حزب را فقط با به کار بستن فعال و بدون ابهام خط و برنامه آن یعنی مجموعه تئوری، هدف، راه رسیدن از اینجا تا به هدف، سیاست‌های عملی کردن آن و... می‌توان ساخت. خطوطی مانند این که اول باید مردم را «دموکراتیک» یا حول مطالبات صنفی بسیج کرد و «بعد» آن‌ها را کمونیست کرد، توهمات بورژوازی است که از طریق خرده بورژوازی وارد جنبش‌های کمونیستی می‌شود. هرگز نمی‌توان با این خط برای انقلاب کمونیستی، انباشت قوا کرد.

جمع‌بندی از پراتیک‌های مان

قبل از تأسیس حزب و در سال‌های پس از تأسیس حزب، در پاسخ به ضرورت‌های سیاسی مقابل پا و بر بستر پاسخ به ضرورت‌ها تلاش برای گسترش نفوذ خط و تشکیلات حزب و تاثیرگذاری بر قشرهایی از مردم و بسیج و سازماندهی آنان، پروژه‌هایی را به جریان انداختیم... اینها هر یک پروژه‌هایی بودند که با تلاش و فداکاری‌های رفقایمان به حرکت در آمدند و قرار بود هم در صحنه سیاسی به ایجاد قطب‌بندی مساعد برای انقلاب در صفوف جنبش‌های اجتماعی گوناگون (دانشجویی، کارگری، زنان و...) خدمت کنند و هم زمان عرصه‌های گسترده‌تری برای فعالیت حزبی ما باشند.

از آن جا که در طول مبارزه درونی جاری و از طریق بولتن‌های این مبارزه، رفقا از جمله رفقای رهبری خط و نظر خود را در زمینه این فعالیت‌ها، ربط این فعالیت‌ها با خط و برنامه و تشکیلات حزب و افق انقلاب و کمونیسم را جلو خواهند گذاشت، در جزئیات وارد جمع‌بندی از هر یک از این فعالیت‌ها نخواهیم شد. اما برخی خطوط محوری را طرح می‌کنیم:

- سوال مرکزی در ارتباط با فعالیت‌هایی که در بازه زمانی قبل و بعد از تأسیس حزب پیش بردیم از جمله «ابتکار عمل‌های توده‌ای» یا «فرا حزبی» (مانند تشکیل سازمان زنان هشت مارس) این نیست که آیا این‌ها ضروری بودند یا خیر. آن‌ها ضروری بودند. سوال مرکزی این است: آیا آن «هسته مستحکم» یا «مغز استخوان» کمونیستی انقلابی در این فعالیت‌ها موجود بود یا خیر؟

- رابطه میان هسته مستحکم (جلو گذاشتن خط کامل حزب و جذب و تعلیم افرادی حول آن) و الاستیسیته بسیار بر پایه هسته مستحکم (جلو گذاشتن خط حزب در رابطه با یک عرصه خاص مبارزاتی و ایجاد اتحاد گسترده حول آن مانند مبارزه علیه ستم بر زن و ...) در این نوع فعالیت‌ها چگونه برقرار شده است؟

- روشن است که برای بسیج نیرو باید ابزار (اعم از نشریه، اعلامیه، فیس بوک، کمیته، کارزار، غیره) داشت، به فضاها و محافل مساعد راه یافت و در رخدادهای مهم حضور داشت اما معضلات مقابل پای انباشت قوا با ابزار سازی و نهادسازی یا منحل کردن برخی و تقویت برخی دیگر حل نمی‌شود. بنابراین سوال این است: از این ابزار برای ایجاد چه جریان فکری و سیاسی، ترسیم چه افقی، فراخوان به چه راهی، و متشکل کردن برای چه هدفی استفاده کرده‌ایم؟

- در جنبش ۸۸ یک نسل چپ در میان جوانان بود که ما باید با آنان متصل می‌شدیم. همچنین، یک قشر پیشرو در خیابان‌ها بود که متوهم به موسوی و «رأی من کو نبود». اگر به جای اوراق افشاگری یا همراه با اوراق افشاگری، اسنادی را با محتوای «دولت آن‌ها، دولت ما»، «نظام آن‌ها، نظام ما»، «ایدئولوژی آن‌ها، ایدئولوژی ما» پخش می‌کردیم چه تاثیری داشت؟ درون حرکت میلیونی توده‌ها با طرح چه شعارهایی می‌توانستیم انشقاقی بیان‌دازیم؟ به طور کلی با توجه به مختصات آن جنبش و شرایط خاص آن جنبش، چه شعارهایی می‌توانست بیان فشرده بدیل بنیادا متفاوت ما باشد؟

- هر زمان صحبت از انباشت قوا (ضرورتی مبرم) می‌کنیم باید این سوال که «با چه خطی و برای چه هدفی و چگونه» مرکز بحث و ارائه نقشه و طرح‌های ما باشد. هنگام جمع‌بندی از علل عدم موفقیت در این زمینه باید قبل از هر چیز سوال «با چه خطی و برای چه هدفی و چگونه» مرکز توجه ما باشد و پس از آن و در چارچوب آن سوال کنیم، آیا واقعا به اندازه کافی پیگیری داشته و تلاش کردیم؟ آیا نقشه‌های ماهرانه ریختیم و آن‌ها را بر مبنای «چهار گام» (۱- تحلیل، ۲- نقشه‌ریزی، ۳- اجرا، ۴- جمع‌بندی و تکرار این چهار گام در سطح بالاتر) پیش بردیم؟ هر زمان صحبت از این می‌کنیم که در این یا آن حیطة باید گشایش‌هایی به وجود آوریم باید قبل از هر چیز روشن کنیم «با چه خطی و برای چه هدفی و چگونه» و سپس نقشه بریزیم، نیرو اختصاص دهیم، تقسیم کار کنیم و اجرایی کردن نقشه را فرماندهی کنیم. هر دو سطح باید با هم پیش بروند: تاکید بر هدف و سازماندهی خاص پراتیکی برای تسریع به سمت هدف.

در طرازبندی فعالیت‌هایمان باید روشن کنیم که در نتیجه کار ما چه تعداد به حزب اضافه شده‌اند؟ به چه میزان هاله اطرافیان و دوستداران حزب گسترده‌تر شده است؟ چه تعداد افراد متعهد و با ثبات یافته‌ایم که در نتیجه کار پیگیرانه ما می‌توانند تبدیل به کمونیست‌های متشکل بشوند؟ یعنی به طور مشخص هم باید آماج داشته باشیم و هم آمار.

برای این که فکر کردن و جمع‌بندی از فعالیت‌های مان دارای تمرکز و جهت‌گیری صحیح خطی باشد سوال‌هایی را طرح می‌کنیم. این‌ها سوال‌هایی هستند برای کلیه فعالیت‌های مان و برای کلیه رفقا در هر سطح از فعالیت و هر رشته فعالیت که درگیر هستند. مسلماً این سوال‌ها در جریان پیش برد مبارزات درونی مان هم می‌توانند به عنوان راهنما در نظر گرفته شوند: آیا فعالیت‌های مان دارای کیفیتی هستند که انقلاب را تسریع کنند؟ آیا روش محک زدن فعالیت‌های امروز با هدف نهایی (کمونیسم) را به اندازه کافی استفاده می‌کنیم؟ یعنی از هدف نهایی عقب عقب بیاوریم و فعالیت‌های امروزمان در همه عرصه‌ها را با آن محک بزنیم تا ببینیم آیا وظایف عاجل و ضروری امروز را به گونه‌ای پیش می‌بریم که میان این‌ها و هدف نهایی لینک‌های محکم برقرار شود؟ آیا روی مسایل کلیدی انگشت گذاشته‌ایم، جهت درستی را در پیش گرفته‌ایم و به خودمان و نیروهای مان فشار می‌آوریم که به حداکثر فعالیت کنیم یا به محافظه‌کاری در غلتیده‌ایم؟ آیا در دخالت‌گری‌های مان در جنبش‌های خاص که برخاسته از تضادهای خاص هستند، رابطه میان آن‌ها را با کلیت انقلاب سوسیالیستی و با کلیت انقلاب در جهان را درک می‌کنیم و در حرف و عمل میان آن‌ها لینک گذاری می‌کنیم؟ آیا رابطه میان سطوح مختلف وظایف انترناسیونالیستی (وظیفه عمده انقلاب در ایران و خدمت به انقلاب جهانی و مشخصاً ساختن جنبش کمونیستی بر اساس سنتز نوین) را درست پیش می‌بریم؟ آیا مسایل پیچیده را با روش ماتریالیست دیالکتیکی تحلیل می‌کنیم یا به جواب‌ها و رویکردهای ساده و دم دست متوسل می‌شویم؟ آیا تلاش کافی برای انباشت قوا یعنی جلب و جذب نیروها به خط حزب و سازماندهی نیروهایشان در حزب می‌کنیم؟ آیا رشته‌های پیوندمان بر اساس صحیح (یعنی انقلاب) با آن قشرهایی از توده‌ها که در نهایت ستون فقرات انقلاب هستند آنقدر هست که هم جلب و جذبشان کنیم و هم از آن‌ها یاد بگیریم. البته یادگیری بدون مبارزه با گرایش‌های غالب در آنان ممکن نیست؟....

تشکلات توده‌ای

ساختن حزب همواره باید در پیوند با دخالت‌گری انقلابی در اوضاع باشد. اصل این است که در همه رخدادهای مهم باید دخالت‌گری کنیم. اما یک روش علمی برای سازمان دادن دخالت‌گری درازمدت، کار بر روی گسل‌های مهم از طریق به راه انداختن جنبش‌های مقاومت و اعتراض توده‌ای حول آن‌ها است. گسل‌های مهم، آن شکاف‌های اجتماعی هستند که تبدیل به نقطه تمرکز کارکرد نظام طبقاتی حاکم می‌شوند...

وظیفه جنبش‌ها یا تشکلات توده‌ای یا فراحزبی، رهبری انقلاب نیست. رهبری انقلاب، وظیفه حزب است و خود اینها باید توسط حزب، عمدتاً از طریق خط و سیاست، رهبری شوند... آماج مبارزاتی و شیوه پیشبرد مبارزه این جنبش‌های توده‌ای باید به گونه‌ای باشد که نیروی مردم متشکل در آن را برای مبارزه سازش ناپذیر با دشمن بسیج کند و بر بستر چنین جنبشی، مردم درگیر در آن را با ریشه‌های معضلی که علیه آن مبارزه می‌کنند، رابطه این معضل با دیگر معضلات جامعه و راه‌حل واقعی این معضلات، آشنا کنند و پیشروانی که قدم به جلو می‌گذارند و می‌خواهند به ورای مبارزه علیه یکی از تبارزات و اثرات سیستم بروند و می‌خواهند علیه ریشه‌ها و برای رهایی کل بشریت مبارزه کنند، به عنوان کمونیست بسیج و متشکل کنند.

این جنبش‌های توده‌ای یا فراحزبی، باید دارای صف گسترده‌ای باشند. اما صف گسترده لاجرم به معنای وجود گرایش‌های گوناگون است. و گرایش‌های گوناگون بدون وجود یک هسته مستحکم کمونیستی، همواره به سمت افق‌های

بورژوازی می‌روند. کلید نگاه داشتن این جنبش‌های توده‌ای یا تشکلات توده‌ای و فراحزبی بر جاده انقلابی که مورد نیاز است، در آن است که حزب مرتباً عرصه مربوط به هر یک از این جنبش‌ها را تحلیل کند و به تبلیغ و ترویج خط و سیاست صحیح در درون آن پردازد، و به طور مستمر از میان فعالین این عرصه «رها کنندگان بشریت» جذب کرده و به عنوان کمونیست تعلیم دهد و در هسته‌های حزبی درون آن جنبش‌ها سازماندهی کند. وجود چنین هسته‌هایی در بطن این جنبش‌ها برای تداوم و پیگیری خود این جنبش‌ها، ضروری است. زیرا بدون آن که مرتباً تحت تاثیر افق گسترده از سرچشمه معضلی که این جنبش علیه آن به پا شده و راه حل نهایی آن قرار گیرند، لاجرم و به تدریج از فروغشان کاسته شده و تبدیل به جنبشی ملال آور و حاشیه‌ای می‌شوند و رزمندگان صفوفش نیز خسته و سرخورده می‌شوند.

اگر در این یا آن جنبش، هیچ رفیقی نداریم و رفقای را موظف به فعالیت در درون آن‌ها می‌کنیم، باید روشن کنیم که وظیفه اصلی این رفقا تکثیر خودشان و درست کردن یک حوزه حزبی در بطن این جنبش‌ها است. وظیفه فرعی‌شان که آن هم بسیار مهم و جدی است و در وحدت با وظیفه اصلی باید پیش برود، این است که با گرایش این جنبش‌ها برای به رفتن زيربال بورژوازی مقابله کنند و حول پیش برد مبارزه و مقاومت سازش ناپذیر با دشمن اتحاد گسترده‌ای را ایجاد کنند.

این دو وظیفه با یکدیگر ارتباط دیالکتیکی دارند. و برای کلیه جنبش‌هایی که به راه می‌اندازیم یا در آن‌ها شرکت می‌کنیم صادق است. کمونیست‌ها موظف هستند نظر خود را در مورد راه‌هایی از آن معضل و دیگر معضلات جامعه آشکارا و به طور علمی و زنده، تبلیغ و ترویج کنند. آنان باید به کسانی که در آن جنبش مفروض درگیر هستند بگویند اعتقاد دارند ستمی که این جنبش را برای مقاومت علیه آن برپا کرده‌ایم (مثلاً ستم بر زن) از کارکرد نظام سرمایه‌داری بلند می‌شود و راه حل آن انقلاب سوسیالیستی با هدف کمونیسم است. آنان در عین حال باید تاکید کنند که وظیفه و هدف این جنبش توده‌ای (یا تشکیلات توده‌ای) سازماندهی و رهبری چنین انقلابی نیست و این کار، وظیفه حزب ما است و نه این تشکیلات یا جنبش توده‌ای. به همین دلیل، هر فردی که بخواهد به ورای این جنبش‌های توده‌ای برود، هر فردی که بخواهد برای انقلابی که مورد نیاز است فعالیت کند لازم است با آراء و برنامه این حزب آشنا شود و در صورتی که به این نتیجه برسد که آن را قبول دارد و می‌خواهد زندگی خود را وقف چنین انقلابی کند، می‌تواند شروع به کار متشکل با این حزب بکند.

بنابراین، ما برای انباشت قوا هم کار توده‌ای یک به یک باید بکنیم و هم جنبش به راه بیاندازیم. برای راه انداختن جنبش، فعالین ما باید تن ندادن به این ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها را در میان توده‌ها تبلیغ و ترویج کنند و مقاومت کلکتیو را سازمان دهند اما هم زمان باید این حقیقت بزرگ را توضیح دهند که این مبارزات علیه بی‌عدالتی‌ها برای حل مسئله کافی نیستند و مسئله را انقلاب کمونیستی حل خواهد کرد و برای پیروزی این انقلاب، الزاماتی بالاتر از تشکیلات توده‌ای و مقاومت علیه ستم لازم است.

خلاصه کنیم: وظیفه کمونیستی رفقای ما درون یک اتحاد گسترده (مانند جنبش یا تشکیلات توده‌ای) دو سطح است: یکم متحد کردن جنبش بر اساس موازین سیاسی و با روشی که کیفیت انقلابی آن را تضمین کند. دوم درون آن اتحاد، جسورانه اما با روش خوب و نه سکتاریستی ارایه تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی از واقعیت آن ستمی که حولش جنبش شکل گرفته و روشن کردن و بدون ابهام مشخص کردن این حقیقت که راه حل واقعی این ستم در انقلاب کمونیستی

است و این انقلاب در ایران چگونه باید تدارک دیده شود و چه حزبی دارد این کار را می‌کند. ما باید آن چنان این کار را با حس دلسوزی و فداکاری برای رهایی بشریت و اقتناعی انجام دهیم که حتی متحدین ما را تبدیل به متحدین استوارتری کند. وظیفه کمونیستی در یک اتحاد این نیست که واژه‌های کمونیستی یا شعارهای کمونیستی به این جا و آن جای اتحاد تزییق بشود یا چسبانده بشود. در عین داشتن هسته کمونیستی فعال باید برای رقابت دوستانه میان گرایش‌های مختلف فضا ایجاد کرد. وجود گرایش‌های فرموله دیگر درون یک اتحاد، می‌تواند به برجسته شدن نظریه و افق و راه کمونیستی خدمت کند. به شرطی که تحت عنوان «اتحاد»، کمونیسم را سانسور نکنیم و با پیش گذاشتن آن به فضای رقابت دوستانه میان جهان بینی‌ها و برنامه‌های مختلف، دامن بزنیم.

کار توده‌ای

هر رفیقی برای این که بتواند کار توده‌ای انقلابی را با موفقیت پیش ببرد نیاز به دو مشخصه دارد: یکم داشتن خط صحیح و توان پیش گذاشتن آن. دوم تحرک بالا در برقرار کردن پیوند با توده‌ها. هر دوی اینها را باید هم زمان داشت. واضح است که داشتن خط صحیح و توانایی به چالش کشیدن و آگاه کردن توده‌ها توسط آن خط، جهت عمده را دارد. «جهت عمده را دارد» به معنای این است که عامل دوم یعنی داشتن تحرک بالا در برقرار کردن پیوند با توده‌ها، باید با محتوای خط صحیح انجام شود. در هر حال، این‌ها دوقلوهای جدا نشدنی هستند و یکی بدون دیگری می‌پوسد.

ارائه زنده و علمی خطمان در کار توده‌ای به توده‌ها، یعنی طرح این سوال که معضل در این جهان چیست و راه حل کدام است و چرا شما باید به این راه بپیوندید؟ برای آرایه زنده و علمی خطمان باید نسبت به مسایل و رخدادهای سیاسی روز مسلط باشیم. باید بیراهه‌هایی را که در مقابل توده‌های مردم گذاشته می‌شود بشناسیم و بتوانیم به طور عمیق توضیح دهیم چرا این‌ها بیراهه‌اند. باید توان آن را داشته باشیم که چارچوبه‌های کلان اوضاع را درک کنیم و کلیه روندهای فرعی تر را در پرتو آن ببینیم و تحلیل کنیم و همین درک را تا آنجا که ممکن است به توده‌هایی که با آن‌ها کار می‌کنیم منتقل کنیم. باید به توده‌ها اعتماد استراتژیک داشته باشیم. اعتماد استراتژیک ما به توده‌ها آن جا معلوم می‌شود که برای‌شان مسایل کلان و جواب‌های کلان را طرح می‌کنیم. اگر رویکرد رفقای ما در کار با توده‌ها این باشد که «اینها فعلاً آن مسایل کلان را نمی‌فهمند» مطمئناً موفق به جلب و جذب توده‌های پیشرو نخواهند شد و از آنجا که امروزه رخدادهای تکان دهنده جهان سوالات بزرگ در ذهن توده‌های مردم می‌اندازد، رفقای که این رویکرد را دارند حتی در نگاه توده‌های میانه، آدم‌های خیلی مبارز و پیشرویی به نظر نخواهند آمد. در واقع هر رفیقی که امروز پیشرو است اما افق فعالیت‌های خود را منطبق بر افق توده‌هایی می‌کند که به لحاظ سیاسی چندان پیشرو نیستند، دیر یا زود تبدیل به رفیقی عقب‌مانده خواهد شد. تغییر کردن هم می‌تواند رو به جلو باشد و هم جهش به عقب...

بخش پنجم: وظایف

رفقا! هیچ یک از فعالیت‌های جدی را نمی‌توان تعطیل کرد. مبارزات درونی را به عنوان «انقلاب فرهنگی در حین راه‌پیمایی طولانی» پیش خواهیم برد. منظور از انقلاب فرهنگی همان مبارزات درونی است. منظور از راه‌پیمایی طولانی مبارزات بیرونی ما برای تغییر جهان است.

توجه دایم به اوضاع پیچیده و در حال تغییر

تحلیل دایم از اوضاع پیچیده و در حال دگرگونی و ارایه سیاست، وظیفه کمیته مرکزی است اما هیئت تحریریه نشریه حقیقت نیز باید توجه ویژه به امر تحلیل از اوضاع پیچیده و پرتو افکندن بر خطرات و فرصت‌ها برای انقلاب، تشریح سیاست‌ها و وظایف حزب در پرتو آن داشته باشد.

کمیته مرکزی برای تقویت و آموزش خود در این زمینه باید اسناد آواکیان در مورد روش‌های رهبری را مطالعه کرده و بحث بگذارد. به ویژه باید به این مسئله توجه کند که هر تحولی از جمله جواب به ضرورت‌های قبلی، ضرورت‌های جدید یا تضادها و دینامیک‌های جدیدی به وجود می‌آورد که رهبری موظف است این ضرورت‌ها (شرایط) جدید را تحلیل کرده و سیاست ارایه دهد. رهبری باید در هر وضعیت پیچیده‌ای خودش مدل سازی کند و قانون‌مندی‌های کار را استخراج کند.

نقطه تمرکز تبلیغ و ترویج ما برای گسترش حزب در دوره آینده

تمرکز کار تبلیغ و ترویج ما در کار توده‌ای باید پیش گذاشتن بدیل اجتماعی و ایدئولوژی کمونیستی‌مان و راه رسیدن به آن باشد. در شرایطی که نمایندگان فکری و سازمانی جناح‌های گوناگون بورژوازی (در قدرت و بیرون قدرت) سعی می‌کنند توده‌های مردم را با پیش گذاشتن بدیل‌های اجتماعی و ایدئولوژی‌های خودشان منسجم و متحد کنند. ما با هر چیزی کمتر از انقلاب به میان توده‌ها برویم در نهایت عرصه را به بورژوازی باخته ایم. واضح است که این کار را باید بر بستر رخدادها و اوضاع و جنبش‌ها و به طور زنده انجام داد. دخالتگری ما در وضعیت‌ها و جنبش‌های گوناگون باید این لبه هدایت کننده را داشته باشد.

جوهر آن چه رفیق آواکیان در مقاله *ابتکار عمل‌های مبارزاتی توده‌ای و ارتباط آن با اهداف استراتژیک* مطرح می‌کند باید راهنمای ما در این راه باشد. او می‌نویسد:

ما باید به هر یک از این ابتکارهای توده‌ای به نوبه خود نگاه کنیم اما مسیر اساسی مربوط به تصویر کامل، وضعیت استراتژیک به طور کلی را گم نکنیم. ما باید با استدلالات قانع کننده در مورد اینکه چرا این ستمگری‌ها قابل تحمل نیستند و باید علیه آنها مبارزه توده‌ای انجام شود، به میان توده‌ها برویم. اگر شما به توده‌ها این احساس را ندهید که ستمگری‌هایی که در حق آنان می‌شود غیرقابل تحمل است، نمی‌توانید حس اضطرار به مبارزه علیه این ستم‌ها را به وجود آورید. ولی اگر فقط این کار را بکنید و تصویر کامل را به آنان ندهید، نگاه توده‌ها از سختی و فراز و نشیب‌های مبارزه سرخورده

می‌شوند و یا توسط نیروهای دیگر که نمی‌خواهند امور در مسیری که لازم است بیافتد (حتا به لحاظ ساختن یک مبارزه توده‌ای علیه ستمگری چه برسد به راه حل اساسی) گمراه شده یا جذب خواهند شد. اگر ما تصویر بزرگتر را به صحنه نیاوریم، آن گاه جنبشی که به راه انداخته‌ایم به زیر بال و پر بورژوازی باز می‌گردد، منحرف می‌شود یا فرو می‌پاشد و یا اینکه سرکوب می‌شود.^{۱۱}

تعلیم و آموزش سنتز نوین

کمونیسم، علم است و باید به مثابه یک علم آن را آموزش داد. آموزش علم انقلاب، روش‌های مخصوص به خود را دارد. با راه انداختن حرکت‌های اعتراضی و حتا جنگ خلق، یا طرح شعارهای انقلابی و کمونیستی در حرکت‌های اعتراضی، علم انقلاب آموخته نمی‌شود. برای این کار در حوزه‌های حزبی باید برنامه آموختن این علم در جریان باشد. برای تسهیل این امر، از روش‌های گوناگون که برای محیطی که در آن فعالیت می‌کنیم مناسب باشند باید استفاده کرد: مانند برگزاری حلقه‌های مطالعات تئوریک، مدارس حزبی کوتاه مدت، کنفرانس‌های سالانه. یکی از امتیازهای خارج کشور برخورداری از امنیت نسبی برای استفاده از امکانات گوناگون برای پیشبرد این وظیفه است. ما در شرایط کار مخفی هم باید بتوانیم با روش‌های مناسب این وظیفه را پیش ببریم. در خارج کشور، بسیج حداکثری برای شرکت در کنفرانس‌های سالانه سنتز نوین که از سوی رفقای بین‌المللی برگزار می‌شود از وظایف هر رفیق حزبی است.

مطالعه ارگان مرکزی حزب برای آموختن خط و درگیر شدن با خط بسیار مهم است، اما مساوی با آموزش سنتز نوین نیست. سنتز نوین باید بر اساس اسناد اصلی سنتز نوین آموزش داده شود. یک دوره از کلاس‌های تئوریک باید به سندی که آواکیان تحت عنوان رئیس سنتز نوین منتشر کرده است اختصاص یابد. پیشبرد کلاس‌های تئوریک حول این سند و سندهای معرفی شده در آن جزو وظایف حزبی است اما شیوه سازمان دادن آن در مناطق گوناگون متفاوت بوده و تصمیم‌گیری در مورد آن باید با توجه به ویژگی‌های هر محل باشد.

امروزه هم مثل تمام طول تاریخ جنبش کمونیستی، بسیاری افراد از القاب و واژه‌های کمونیستی استفاده می‌کنند اما در واقع فقط پوسته‌ای از کمونیسم در نزدشان باقی مانده است. بنابراین تبدیل کردن افراد به کمونیست فقط به معنای آن است که با این محتوا و تاریخ آن آشنا شوند. این اهمیت دارد که مردم بدانند تفاوت بین جریانی که سنتز نوین است با دیگر جریان‌های «چپ و کمونیست» بسیار زیاد است و تفاوت‌ها کجا است.

اهمیت تئوری

تحقیر تئوری از مشخصات رویونیسم در اشکال گوناگون آن است. زیرا فقر تئوریک، جریان تفکر خود به خودی را تقویت کرده و کار رویونیست‌ها را در گمراه کردن راحت می‌کند. بدون تشخیص خط تمایز مارکسیسم و رویونیسم نمی‌توان کمونیست بود و این تشخیص، نیازمند تئوری است.

^{۱۱} این مقاله در نشریه حقیقت شماره ۷۰ دی ۱۳۹۳ منتشر شد.

بدون تئوری انقلابی نمی‌توان پراتیک انقلابی داشت. انقلاب بدون «قلب» ممکن نیست اما بدون «سر» هم امکان ندارد. بدون تحلیل صحیح از اوضاع و صف آرای نیروهای طبقاتی نمی‌توان راه انقلاب را باز کرد. بدون تحلیل از تضادهای نظام حاکم نمی‌توان آن را تغییر داد. همه اینها نیازمند تئوری است. تئوری در مورد پراتیک تغییر جهان است. دفاع از نظام اجتماعی بدیل که در مقابل نظام سرمایه‌داری می‌گذاریم، بدون تئوری ممکن نیست. دفاع درست از انقلاب‌های سوسیالیستی گذشته بدون تئوری ممکن نیست. فقر تئوری، راه را برای نفوذ رویزیونیست‌ها و انواع توهّمات خرده بورژوازی باز می‌کند. علاوه بر این، تجربه نشان می‌دهد که فقر تئوری موجب انحراف در میان کمونیست‌ها هم می‌شود. زیرا ما در راه انقلاب مرتبا با تضادهای متعدد روبرو می‌شویم و برای یافتن راه از بیراهه باید دارای علم انقلاب باشیم و این علم را ماهرانه به کار ببریم. همانطور که رفیق مائو می‌گوید: هر تضاد راه‌حل خودش را دارد و حل صحیح تضادها از وظایف پیشبرد آگاهانه انقلاب است. هر رفیقی باید بتواند تضادها را تشخیص داده و درست حلشان کند. این کار نیاز به استفاده از تئوری علمی‌مان دارد. به عبارت دیگر تشخیص ضرورت و تغییر آن نیازمند داشتن علم و توان استفاده از روش ماتریالیسم دیالکتیک است.

خلاصه اینکه اگر به تئوری کم بها بدهیم سند مرگ خود را امضا کرده‌ایم. انقلاب به حدی پیچیده است که با داشتن تئوری هم می‌توانیم به بیراهه بیافتیم اما بدون تئوری قطعا و مسلما به بیراهه کشانده خواهیم شد. یکی از ابتکار عمل‌های دوره پلنوم هشتم تاکنون برگزاری کلاس‌های تئوریک منظم در خارج کشور بوده است. از این مدل باید آموخت و در حد امکان نقاط ضعف آن را برطرف کرد و فراگیر کرد.

هنگامی که محتوای این کلاس‌های تئوریک را با آموزش‌های تئوریک احزاب دیگر «چپ و کمونیست» که تماما مروج انواع و اقسام مارکسیسم رویزیونیستی و خرده‌بورژوازی مانند رفرمیسم برنشتینی، رویزیونیسم خروشچفیی، ترسکیسم و منشویسم و نظرات رزالوگزامبورگ و غیره، هستند که در مقاطع مختلف تاریخ جنبش کمونیستی سربلند کردند به اهمیت آموزش کمونیسم واقعی پی برد.

رفقا! مطالعه آثار تئوریک مارکسیستی و به ویژه سنتز نوین را با جدیت دنبال کنیم و آن را موجوار گسترش بدهیم. در مرکز گسترش جنبش آموزش تئوری، ترویج سنتز نوین کمونیسم و تعلیم مروجین سنتز نوین کمونیسم را باید قرار دهیم. از هر گونه گرایش به آموزش مارکسیسم «بی‌خط» و التقاطی باید پرهیز کرد. اما این به معنای آن نیست که نباید آثار کلاسیک مارکسیسم یعنی آثار مارکس و انگلس، لنین و مائو را مطالعه و ترویج کرد. برعکس ما باید آن‌ها را یک بار دیگر و این بار از بلندای سنتز نوین کمونیسم مطالعه و درک کنیم. به این ترتیب است که آن‌ها را با غنای بیشتر خواهیم آموخت و این گنجینه علم کمونیسم را از آن خود خواهیم کرد. رفیق آواکیان می‌گوید: «شما باید تئوری بخوانید. باید از پیشینیان بیاموزید و از مارکس که جهان بینی و روش کمونیسم را تکامل داد آغاز کنید.» (آواکیان مصاحبه با بروکس) مطالعات تئوریک در دوران کنونی که ما در حال یک شیفت بزرگ در حزبمان هستیم برای ایجاد یک اتحاد و انضباط فکری مستحکم ضروری است. رفیق آواکیان می‌گوید:

وقتی فرد متوجه می‌شود آن چه را حقیقت می‌پنداشت، حداقل بخشاً حقیقت نیست، خیلی راحت می‌تواند تعادل خود را از دست بدهد. سپس سقوط در نسبیت‌گرایی یا آگنوستیسم

راحت است. اما نسبیت گرایی و آگنوستیسم غیرعلمی هستند. علم، روش و رویکرد علمی و بالاتر از همه ماتریالیسم دیالکتیک به فشرده ترین وجه به ما می گوید که با افزایش آموخته های مان ممکن است بفهمیم که تمام یا بخش خاصی از آن چه را فکر می کردیم حقیقت است، زیر سوال رفته است. این واقعیت جزئی لاینفک از پروسه علمی است و نباید ما را گیج و مأیوس کند. بخشی از پروسه علمی است که از درون آن ما عمیق تر می آموزیم تا جهان را به شکل اساسی تر به سوی هدف کمونیستی تغییر دهیم.» (همان)

به جنگ ایدئولوژیک کم بها ندهیم

تاکید در مورد این که کمونیسم علم است نباید موجب کم بها دادن به مبارزه ایدئولوژیک شود. ما به درستی تاکید کرده ایم که کمونیسم «ایدئولوژی علمی» نیست. کمونیسم، علم است اما بر اساس این علم، ما ایدئولوژی کمونیستی هم داریم. اصول اخلاقی و فرهنگی و ارزش های آن از نظام اجتماعی کمونیستی که برای تحققش مبارزه می کنیم سرچشمه می گیرد. امروزه جنگ ایدئولوژیک بزرگی در جهان در جریان است. مشخصا در خاورمیانه جنگ میان اسلامگرایی و امپریالیسم، چه در لباس دموکراسی بورژوایی و نیز در لباس فاشیسم بورژوایی که در حال گسترش است. این فاشیسم، متفاوت از دموکراسی بورژوایی امپریالیستی است اما همراه با دموکراسی بورژوایی بخشی از جهانشمول گرایی امپریالیستی است. جمهوری اسلامی و داعش برای استقرار نظام اجتماعی شان از ایدئولوژی شروع می کنند. برای مردم معیارهای اخلاقی تعیین می کنند. معنای زندگی و آیین های ایدئولوژیک برای مردم تعیین می کنند. بورژوازی امپریالیستی هم همین طور. این دو بدیلی که امروز در جنگ با هم هستند، علاوه بر نقشه و برنامه سیاسی از طریق ایدئولوژی هم پایه های خود را منسجم و متحد می کنند. هر دوی این ها پشتوانه های محکمی دارند، آموزش داده می شوند و شبانه روز از یکدیگر مشروعیت می گیرند. در مقابل ایدئولوژی این دو نیروی اجتماعا منسوخ، تنها بدیلی که واقعا بدیل رادیکال و بنیادا متفاوت با هر دو است ایدئولوژی کمونیستی است. ما در کار توده های باید افکار و ارزش ها و فرهنگ ارتجاعی مسلط در میان توده های مردم را به چالش بگیریم و به جای آن، ایدئولوژی کمونیستی و اصول آن را تشریح کنیم و بگوییم که این ها است که باید به زندگی ما معنا بدهند و افق های ما را تعیین کنند. مردم با ایدئولوژی زندگی می کنند: از خرافه و خیالات، رفتار و گفتار و افکار روزمره خودپرستی، ضد زن، نژادپرستانه، ضد ملت های تحت ستم، چشم هم چشمی و رقابت میان ستمدیدگان، بی تفاوت بودن در مقابل جنایت هایی که می شود، نداشتن دلسوزی برای انقلاب و انقلابیون، لو دادن اسرار مبارزین و آدم فروشی و... همه و همه بخشی از ایدئولوژی هستند. ایدئولوژی خوب هم در میان توده ها تولید می شود. هنگامی که رفیقی بدون داشتن دانش عمیق در مورد علم کمونیسم در مقابل دشمن مقاومت می کند و به قول معروف سر می دهد و سر نمی دهد، هنگامی که مادری در ملاقات با فرزند در بندش می گوید حاضرم بمیری اما رفاقت را لو ندهی، همبستگی وسیع مردم با پناهندگان در اروپایی که موج نژادپرستی فاشیستی سربلند کرده است و... همه این ها به قول لنین کمونیسم است که از هر درز جامعه بیرون می زند و ادامه می دهد که اما ساختارهای حاکم نمی گذارد که اینها شکوفا و همه جا گیر شوند.

کار ایدئولوژیک ما با مردم نباید محدود به گذاشتن معیارهای ایدئولوژیک کمونیستی در مقابل معیارهای ایدئولوژیک دینی و بورژوایی باشد. بلکه باید نشان دهیم که شالوده و اساس هر یک چیست و هر کدام نگهبان و منادی

چه نوع نظام اجتماعی هستند. قصد ما از کنار گذاشتن ایدئولوژی‌های بد و گرفتن ایدئولوژی خوب آن نیست که آدم‌های خوبی در این جهان باشیم، بلکه می‌خواهیم آن نظام اجتماعی آینده را امروز هم زندگی کنیم و بیان آن باشیم و از آن قدرت بگیریم و حول آن مردم را متحد کنیم و به آنها انسجام فکری بدهیم

ما یک جنبش کمونیستی هستیم که در جبهه‌های مختلف نبرد درگیر می‌شود

ما یک جنبش کمونیستی هستیم که درگیر در جبهه‌های مختلف نبرد است و بر اساس ساختن جنبش کمونیستی درگیر در جنبش‌های دیگر مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش محیط زیست، جنبش مهاجرت، جنبش کارگری... می‌شویم. در نتیجه باید جنبش کمونیستی را به عنوان یک جنبش متمایز ولی در پیوند با همه جنبش‌هایی که علیه نظام سرمایه‌داری و دولت‌ها به راه می‌افتد بسازیم. راه انداختن چنین جنبشی روش‌های مختص به خود را دارد...

حوزه‌های حزبی باید نقشه منظمی داشته باشند تا با استفاده از کلیه ابزار و مصالح حزب، با صد تدبیر و هزار طریق کار توده‌ای را گسترش دهند، عناصر پیشرو را با اطلاع و طبق رهنمودهای ارگان بالاتر متشکل کنند و تعلیمات همه جانبه تئوریک، سیاسی و ایدئولوژیک، تشکیلاتی و روش‌های مبارزه با دشمن (مخفی کاری و انضباط تشکیلاتی) بیشتر را با این افراد پیش ببرند. از **وظایف روتین** این حوزه‌ها **مطالعه و بحث ارگان‌های مرکزی حزب و پخش آن‌ها**، درست کردن شبکه حول آن از طریق پخش دستی و همچنین فضای مجازی است.

مسئله راه و روش انجام این کارها بسته به هر مورد و شرایطی متفاوت است اما محتوایش یکسان است. یعنی معنایش این نیست که به این دلیل و آن دلیل در جایی باید خط را رقیق و کم رنگ کرد و در جایی دیگر نکرد. در برخی شرایط پروسه اطمینان یافتن از سلامت افرادی که با آن‌ها کار سیاسی می‌کنیم باید دقیق‌تر پیش برود. هنگامی که از سلامتی افراد و جمع‌های معین اطمینان حاصل کردیم، برطرف کردن موانع دیگر برای اینکه خطمان را به طور کامل جلو بگذاریم، ساده است. حتی اگر ارزیابی ما از افراد این است که هرگز کمونیست نخواهند شد، با این وجود باید باورهای مان و خطمان را تمام و کمال جلو بگذاریم.

...

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) آذر ۹۴

انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

www.cpimlm.com